

عقاید شیعه

۱- خداشناسی

کتاب: شیعه در اسلام ص ۱۱۲
نویسنده: علامه طباطبائی

نظری به جهان هستی و واقعیت - ضرورت وجود خداوند

نظری دیگر از راه ارتباط انسان و جهان

وحدانیت خداوند

ذات و صفت

معنای صفات خداوندی

توضیح بیشتر در معنای صفات

صفات فعل

قضا و قدر

انسان و اختیار

۲- پیغمبر شناسی

به سوی هدف - هدایت عمومی

هدایت خصوصی

خرد و قانون

شعور مرموزی که «وحی» نامیده می شود

پیغمبران عصمت و نبوت

پیغمبران و دین آسمانی

پیغمبران و حجت وحی و نبوت

شماره پیغمبران خدا

پیغمبران اولوا العزم و صاحبان شریعت نبوت محمد (ص)

پیغمبر اکرم (ص) و قرآن

۳- معاد شناسی

ترکیب انسان از روح و بدن

بحث در حقیقت روح از نظر دیگر

مرگ از نظر اسلام

برزخ
روز قیامت - رستاخیز
بیان دیگر
استمرار و توالی آفرینش
۴ - امام شناسی
معنای امام
امامت و جانشینی پیغمبر اکرم (ص) و حکومت اسلامی
در نایید سخنان گذشته
امامت در بیان معارف الهیه
فرق میان نبی و امام
امامت در باطن اعمال
ائمّه و پیشوایان اسلام
اجمالی از تاریخ زندگی دوازده امام (ع)
بحث در ظهور مهدی (ع) از نظر عمومی
بحث در ظهور مهدی (ع) از نظر خصوصی
اشکالی چند و پاسخ آنها
خاتمه: پیام معنوی شیعه

۱ - خداشناسی

نظری به جهان هستی و واقعیت - ضرورت وجود خداوند

درک و شعور انسان که با پیدایش او توأم است در نخستین گامی که بر می‌دارد هستی خدای جهان و جهانیان را بر وی روشن می‌سازد، زیرا به رغم آنان که در هستی خود و در همه چیز اظهار شک و تردید می‌کنند و جهان هستی را خیال و پندار می‌نامند ما می‌دانیم یک فرد انسان در آغاز پیدایش خود که با درک و شعور توأم است، خود و جهان را می‌یابد، یعنی شک ندارد که او هست و چیزهای دیگری جز او هست و تا انسان انسان است این درک و علم در او هست و هیچگونه تردید بر نمی‌دارد و تغییر نمی‌پذیرد.

این واقعیت و هستی که انسان در برابر سوفسطی و شکاک اثبات می‌کند ثابت است و هرگز بطلان نمی‌پذیرد، یعنی سخن سوفسطی و شکاک که در حقیقت نفی واقعیت می‌کند هرگز و هیچگاه درست نیست پس جهان هستی واقعیت ثابتی در بر دارد.

ولی هر یک از این پدیده‌های واقعیت دار که در جهان می‌بینیم دیر یا زود واقعیت را از دست می‌دهد و نابود می‌شود و از اینجاری روشن می‌شود که جهان مشهود و اجزاء آن خودشان عین واقعیت (که بطلان پذیر نیست) نیستند بلکه به واقعیتی ثابت تکیه داده با آن واقعیت، واقعیت دار می‌شود و به واسطه آن دارای هستی می‌گردند و تا با آن ارتباط و اتصال دارند با هستی آن هستند و همینکه از آن بریدند نابود می‌شوند (۱) ما این واقعیت ثابت بطلان ناپذیر را «واجب الوجود» خدا می‌نامیم.

نظری دیگر از راه ارتباط انسان و جهان

راهی که در فصل گذشته برای اثبات وجود خدا پیموده شد، راهی است بسیار ساده و روشن که انسان با نهاد خدادادی خود آن را می‌پیماید و هیچگونه پیچ و خم ندارد، ولی بیشتر مردم به واسطه اشتغال مداوم که به مادیات دارند و استغراقی که در لذایذ محسوسه پیدا کرده‌اند رجوع به نهاد خدادادی و فطرت ساده و بی‌آلایش بر ایشان بسیار سخت و سنگین می‌باشد.

از این روی اسلام که آیین پاک خود را همگانی معرفی می‌کند و همه را در برابر مقاصد دینی مساوی می‌داند اثبات وجود خدا را با اینگونه مردم از راه دیگر در میان می‌نهد و از همان راهی که فطرت ساده را از توجه مردم به دور داشته با ایشان سخن گفته خدا را می‌شناساند. قرآن کریم خدانشناسی را از راههای مختلف به عامه مردم تعلیم می‌دهد و بیشتر از همه افکارشان را به آفرینش جهان و نظامی که در جهان حکومت می‌کند معطوف می‌دارد و به مطالعه آفاق و انفس دعوت می‌نماید، زیرا انسان در زندگی چند روزه خود هر راهی را پیش گیرد و در هر حالی که مستغرق شود از جهان آفرینش و نظامی که در آن حکومت می‌کند بیرون نخواهد بود و شعور و ادراک وی از تماشای صحنه شگفت‌آور آسمان و زمین چشم نخواهد پوشید.

این جهان پهناور هستی (۲) که پیش چشم ماست (چنانکه می‌دانیم) هر یک از اجزای آن و مجموع آنها پیوسته در معرض تغییر و تبدیل می‌باشد و هر لحظه در شکل تازه و بی‌سابقه‌ای جلوه می‌کند.

و تحت تاثیر قوانین استثنا ناپذیر لباس تحقق می‌پوشد و از دورترین کهکشانها گرفته تا کوچکترین ذره‌ای که اجزای جهان را تشکیل می‌دهد هر کدام متضمن نظامی است واضح که با قوانین استثنا ناپذیر خود به طور حیرت انگیزی در جریان می‌باشد و شعاع عملی خود را از پست ترین وضع به سوی کاملترین حالات سوق می‌دهد و به هدف کمال می‌رساند.

و بالاتر از نظامهای خصوصی، نظامهای عمومی‌تر و بالاخره نظام همگانی جهانی که اجزای بیرون از شمار جهان را به همدیگر ربط می‌دهد و نظامهای جزئی را به هم می‌پیوندد و در جریان مداوم خود هرگز استثنا نمی‌پذیرد و اختلال بر نمی‌دارد.

نظام آفرینش اگر انسانی را مثلاً در زمین جای می‌دهد ساختمان وجودش را طوری ترکیب می‌کند که با محیط زندگی خود سازش کند و محیط زندگی وی را طوری ترتیب می‌دهد که مانند دایه‌ای با مهر و عطوفت به پرورشش پرداخته آفتاب و ماه و ستارگان و آب و خاک و شب و روز و فصول سال و ابر و باد و باران و گنجینه‌های زیرزمینی و روی زمینی و بالاخره همه سرمایه و نیروی خود را در راه آسایش و آرامش خاطر وی گذاشته به کار می‌بندد. ما چنین ارتباط و سازشی را میان هر پدیده و میان همسایگان دور و نزدیک و خانه‌ای که در آن زندگی می‌کند می‌یابیم.

اینگونه پیوستگی و به هم بستگی در تجهیزات داخلی هر یک از پدیده‌های جهان نیز پیداست. آفرینش اگر برای انسان نان داده برای تحصیل آن پای و برای گرفتن آن دست و برای خوردن آن دهان و برای جویدن آن دندان داده است و آن را با یک رشته وسائلی که مانند حلقه‌های زنجیر به هم پیوسته‌اند به هدف کمالی این آفریده (بقا و کمال) مرتبط ساخته است.

دانشمندان جهان تردید ندارند که روابط بی‌پایانی که در اثر تلاش علمی چندین هزار ساله خود به دست آورده‌اند، طلایه ناچیزی است از اسرار آفرینش که دنباله‌های تمام نشدنی به دنبال خود دارد و هر معلوم تازه‌ای مجهولات بیشتری را به بشر اخطار می‌کند. آیا می‌توان گفت این جهان پهناور هستی که سر تا سر اجزای آن جدا و در حال وحدت و اتصال با استحکام و اتفاق حیرت انگیز خود از یک علم و قدرت نامتناهی حکایت می‌کند، آفریدگاری نداشته و بی‌جهت و بی‌سبب به وجود آمده است؟

آیا این نظام‌های جزئی و کلی و بالاخره نظام همگانی جهانی که با ایجاد رابطه‌های محکم و بی‌شمار جهان را یک واحد بزرگ قرار داده و با قوانین استثنا ناپذیر و دقیق خود در جریان است همه و همه بدون نقشه و به حسب اتفاق و تصادف بوده؟ یا هر یک از این پدیده‌ها و محیط‌های کوچک و بزرگ جهان برای خود پیش از پیدایش نظامی برگزیده و راه و رسمی انتخاب کرده و پس از پیدایش، آن را به موقع اجرا می‌گذارد؟

یا این جهان با وحدت و اتصال کاملی که دارد و یک واحد بیش نیست ساخته و پرداخته سببهای متعدد و مختلف می‌باشد، با دستورهای گوناگون گردش می‌کند؟

البته فردی که هر حادثه و پدیده‌ای را به علت و سببی نسبت می‌دهد و گاهی برای پیدا کردن سببی مجهول، روزگارا با بحث و کوشش می‌گذراند و دنبال پیروزی علمی می‌گردد، فردی که با مشاهده چند آجر که با نظام و ترتیب روی هم چیده شده نسبت آن را به یک علم و قدرتی می‌دهد و اتفاق و تصادف را نفی کرده به وجود نقشه و هدفی قضاوت می‌نماید، هرگز حاضر نخواهد شد جهان را بی‌سبب پیدایش، یا نظام جهان را اتفاقی و تصادفی فرض کند.

پس جهان با نظامی که در آن حکومت می‌کند آفریده آفریدگار بزرگی است که با علم و قدرت بی‌پایان خود آن را به وجود آورده و به‌سوی هدفی سوق می‌دهد و اسباب جزئی که حوادث جزئی را در جهان به وجود می‌آورند همه بالاخره به او منتهی می‌شوند و از هر سوی، تحت تسخیر و تدبیر وی می‌باشند، هر چیزی در هستی خود نیازمند به اوست و او به چیزی نیازمند نیست و از هیچ علت و شرطی سرچشمه نمی‌گیرد.

وحدانیت خداوند

هر واقعیتی را از واقعیت‌های جهان فرض کنیم واقعیتی است محدود، یعنی بنا به فرض و تقدیری (فرض وجود سبب و شرط) هستی را داراست و بنا به فرض و تقدیری (فرض عدم سبب و شرط) منفی است و در حقیقت وجودش مرزی دارد که در بیرون آن مرز یافت نمی‌شود تنها خداست که هیچ حد و نهایی برای وی فرض نمی‌توان کرد، زیرا واقعیت وی مطلق است و به هر تقدیر موجود می‌باشد و به هیچ سبب و شرطی مرتبط و نیازمند نیست.

روشن است که در مورد امر نامحدود و نامتناهی نمی‌توان «عدد» فرض نمود، زیرا هر دوم که فرض شود، غیر از اولی خواهد بود و در نتیجه هر دو محدود و متناهی خواهند بود و به واقعیت همدیگر مرز خواهند زد، چنانکه اگر حجمی را مثلاً نامحدود و نامتناهی فرض کنیم در برابر آن حجمی دیگر نمی‌توان فرض کرد و اگر هم فرض کنیم دومی همان اولی خواهد بود، پس «خدا» یگانه است و شریک وجود ندارد (۳).

ذات و صفت

اگر انسانی را مثلاً مورد بررسی عقلی قرار دهیم، خواهیم دید ذاتی دارد که همان انسانیت شخصی اوست و صفاتی نیز همراه دارد که ذاتش با آنها شناخته می‌شود مانند اینکه زاده فلان شخص است و پسر فلان کسی است، داناست و تواناست و بلند قامت و زیباست یا خلاف این صفات را دارد.

این صفات اگر چه برخی از آنها مانند صفت اولی و دومی هرگز از ذات جدا نمی‌شوند و برخی مانند دانایی و توانایی امکان جدایی و تغییر را دارند ولی در هر حال همگی غیر از ذات و همچنین هر یک از آنها غیر از دیگری می‌باشد.

این مطلب (مغایرت ذات با صفات و صفات با همدیگر) بهترین دلیل است بر اینکه ذاتی که صفت دارد و صفتی که معرف ذات است هر دو محدود و متناهی می‌باشند، زیرا اگر ذات نامحدود و نامتناهی بود صفات را نیز فرا می‌گرفت و همچنین

صفات نیز همدیگر را فرا می‌گرفتند و در نتیجه همه یکی می‌شد مثلاً ذات انسان مفروض همان توانایی بود و همچنین توانایی و دانایی و بلند قامتی و زیبایی همه عین همدیگر و همه این معانی یک معنا بیش نبود.

از بیان گذشته روشن می‌شود که برای ذات خداوند عز و جل، صفت (به معنایی که گذشت) نمی‌توان اثبات نمود، زیرا صفت بی‌تحدید صورت نمی‌گیرد و ذات مقدسش از هر تحدیدی منزّه است (حتی از همین تنزیه که در حقیقت اثبات صفتی است)

معنای صفات خداوندی

در جهان آفرینش کمالات زیادی سراغ داریم که در صورت صفات ظاهر شده‌اند اینها صفات مثبتی هستند که در هر جا ظاهر شوند مورد خود را کاملتر نموده ارزش وجودی بیشتری به آن می‌دهند، چنانکه از مقایسه یک موجود زنده مانند انسان با یک موجود بی‌روح مانند سنگ، روشن است. بی‌شک این کمالات را خدا آفریده و داده است و اگر خودش آنها را نداشت به دیگران نمی‌بخشید و تکمیل‌شان نمی‌کرد و از این رو به قضاوت عقل سلیم باید گفت خدای آفرینش علم دارد قدرت دارد و هر کمال واقعی را دارد. گذاشته از این - چنانکه گذشت - آثار علم و قدرت و در نتیجه آثار حیات از نظام آفرینش پیداست.

ولی نظر به اینکه ذات خداوندی نامحدود و نامتناهی است این کمالات که در صورت صفات برای او اثبات می‌شوند در حقیقت عین ذات و همچنین عین یکدیگر می‌باشند (۴) و مغایرتی که میان ذات و صفات و همچنین در میان خود صفات دیده می‌شود تنها در مرحله مفهوم است و به حسب حقیقت جز یک واحد غیر قابل تقسیم در میان نیست.

اسلام برای جلوگیری از این اشتباه ناروا (تحدیدات به واسطه توصیف یا نفی اصل کمال) عقیده پیروان خود را در میان نفی و اثبات نگه می‌دارد (۵) و دستور می‌دهد اینگونه اعتقاد کنند که: خدا علم دارنده مانند علم دیگران، قدرت دارد نه مانند قدرت دیگران، می‌شنود نه با گوش، می‌بیند نه با چشم و به همین ترتیب.

توضیح بیشتر در معنای صفات

صفات بر دو قسمند: «صفات کمال و صفات نقص»، صفات کمال چنانکه پیشتر اشاره شد معانی اثباتی هستند که موجب ارزش وجودی بیشتر و آثار وجودی فزونتر برای موصوفات خود می‌باشند، چنانکه با مقایسه یک موجود زنده و دانا و توانا با یک موجود دیگر مرده و بی‌علم و قدرت روشن است، و صفات نقص صفاتی هستند بر خلاف آن.

وقتی که در معانی صفات نقص، دقیق شویم خواهیم دید که به حسب معنا منفی بوده از فقدان کمال و نداشتن یک نوع ارزش وجودی حکایت می‌کند، مانند جهل و عجز و زشتی و ناتندوستی و نظایر اینها. بنابر آنچه گذشت، نفی صفات نقص، معنای صفات کامل می‌دهد، مانند نفی نادانی که معنای دانایی و نفی ناتوانی که معنای توانایی می‌دهد.

و از اینجاست که قرآن کریم هر صفت کمالی را مستقیماً برای خدای متعال اثبات می‌کند و هر صفت نقص را نیز نفی کرده، منفی آن را برای وی اثبات می‌نماید، چنانکه می‌فرماید: و هو العليم القدير و هو الحي و لا تاخذه سنة و لا نوم و اعلموا انکم غیر معجزی الله. نکته‌ای که نباید از نظر دور داشت این است که خدای متعال واقعیتی است مطلق که هیچگونه حد و نهایت ندارد و از این روی (۶) هر صفت کمالی هم که در موردش اثبات می‌شود، معنای محدودیت را نخواهد داشت. وی مادی و جسمانی و محدود به مکان و زمان نیست و از هر صفت‌حالی که حادث باشد منزّه است و هر صفتی که حقیقتاً برای وی اثبات می‌شود از معنای محدودیت تعریه و تخلیه شده است، چنانکه می‌فرماید: لیس کمثله شیء (۷)

صفات فعل

صفات (علاوه بر آنچه گذشت) با انقسام دیگری منقسم می‌شوند به صفات ذات و صفات فعل. توضیح اینکه: صفت گاهی با خود موصوف قائم است مانند حیات و علم و قدرت که با شخص انسان زنده و دانا و توانا قائم هستند و ما می‌توانیم انسان را به تنهایی با آنها متصف فرض کنیم اگر چه غیر از وی چیز دیگر فرض نکنیم و گاهی تنها با موصوف قائم نیست و موصوف برای اینکه با آن صفت متصف شود، نیازمند تحقق چیز دیگری است مانند نویسندگی و سخنگویی و خواستاری و نظایر آنها، زیرا انسان وقتی می‌تواند نویسنده باشد که دوات و قلم و کاغذ مثلاً فرض شود و وقتی سخنگو می‌شود که شنونده‌ای فرض شود و وقتی خواستار می‌شود که خواستنی وجود داشته باشد و تنها فرض انسان در تحقق این صفات، کافی نیست.

از اینجا روشن می‌شود که صفات حقیقی خدای متعال (چنانکه گذشت عین ذاتند) تنها از قسم اول می‌باشند و اما قسم دوم که در تحقق آنها پای غیر در میان است و هر چه غیر اوست آفریده او و در پیدایش پس از اوست، صفتی را که با پیدایش خود به وجود می‌آورد نمی‌شود صفت ذات و عین ذات خدای متعال گرفت.

صفاتی که برای خدای متعال بعد از تحقق آفرینش، ثابت می‌شود مانند آفریدگار، کردگار، پروردگار، زنده کننده، میراننده، روزی دهنده و نظایر آنها عین ذات نیستند بلکه زاید بر ذاتند و صفت فعلند.

مراد از «صفت فعل» این است که پس از تحقق فعل، معنای صفت از فعل گرفته شود نه از ذات، مانند آفریدگار که پس از تحقق آفرینش از آفریده‌ها آفریدگار بودن خدای متعال مآخوذ و مفهوم می‌شود و با خود آفریده‌ها قائم است نه با ذات مقدس خدای متعال تا ذات با پیدایش صفت از حالی به حالی تغییر کند.

شیعه دو صفت اراده و کلام را به معنایی که از لفظ آنها فهمیده می‌شود (اراده به معنای خواستن، «کلام» یعنی کشف لفظی از معنا) صفت فعل می‌دانند (۸) و معظم اهل سنت آنها را به معنای علم گرفته و صفت ذات می‌شمارند.

قضا و قدر

قانون علت در جهان هستی به نحو استثنا ناپذیر، حکمفرما و جاری است. به مقتضای این قانون، هر یک از پدیده‌های این جهان در پیدایش خود به عللی (اسباب و شرایط تحقق) بستگی دارد که با فرض تحقق همه آنها (که علت تامه نامیده می‌شود) پیدایش آن پدیده (معلول مفروض) ضروری (جبری) است و با فرض فقدان همه آنها یا برخی از آنها پیدایش پدیده نامبرده محال است. با بررسی و کنجکاوی این نظریه، دو مطلب ذیل برای ما روشن می‌شود:

۱ - اگر یک پدیده (معلول) را با مجموع علت تامه و همچنین با اجزای علت تامه‌اش بسنجیم، نسبت آن به علت تامه نسبت ضرورت (جبر) خواهد بود و نسبتش به هر یک از اجزای علت تامه (که علت ناقصه نامیده می‌شود) نسبت امکان است، زیرا جزء علت سبب به معلول تنها امکان وجود را می‌دهد، نه ضرورت وجود را.

بنابر این، جهان هستی که هر پدیده از اجزای آن در پیدایش خود بستگی ضروری به علت تامه خود دارد، ضرورت در سراسر آن حکمفرما و پیکره آن از یک سلسله حوادث ضروری و قطعی تنظیم شده است، با این حال صفت امکان در اجزای آن (پدیده‌ها که به غیر علت تامه خود نسبت و ارتباط دارند) محفوظ می‌باشد.

قرآن کریم در تعلیم خود این حکم ضرورت را به نام «قضای الهی» نامیده، زیرا همین ضرورت از هستی دهنده جهان هستی سرچشمه گرفته و از این روی حکم و قضایی ستم حتمی که قابل تخلف نیست و عادلانه می‌باشد که استثنا و تبعیض بر نمی‌دارد.

خدای متعال می‌فرماید: الا له الخلق و الامر (۹)
و می‌فرماید: اذا قضی امرنا فانما یقول له کن فیکون (۱۰)
و می‌فرماید: و الله یحکم لا معقب لحکمه (۱۱)

۲ - هر یک از اجزای علت، اندازه و الگویی مناسب خود نسبت به معلول می‌دهد و پیدایش معلول موافق و مطابق مجموع اندازه‌هایی است که علت تامه برایش معین می‌کند مثلاً عللی که تنفس را برای انسان به وجود می‌آورد تنفس مطلق را ایجاد نمی‌کند بلکه اندازه معینی از هوای مجاور دهان و بینی را در زمان معین و مکان معین و شکل معین از مجرای تنفس به محوطه ریه می‌فرستد و عللی که ابصار را برای انسان بوجود می‌آورد (و انسان نیز جزء آنهاست) ابصار بی‌قید و شرط را محقق نمی‌سازد بلکه ابصاری که به واسطه وسایل آن از هر جهت برای وی اندازه گرفته شده ایجاد می‌کند این حقیقت در همه پدیده‌های جهان و حوادثی که در آن اتفاق می‌افتد بدون تخلف جاری است.

قرآن کریم در تعلیم خود این حقیقت را «قدر» نامیده و به خدای متعال که سرچشمه آفرینش می‌باشد نسبت داده است، چنانکه می‌فرماید: انا کل شیء خلقناه بقدر (۱۲).
و می‌فرماید: و ان من شیء الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم (۱۳) (۱۴)
و چنانکه به موجب قضای الهی هر پدیده و حادثه‌ای که در نظام آفرینش جای می‌گیرد ضروری الوجود و غیر قابل اجتناب است همچنین به موجب «قدر» هر پدیده و حادثه‌ای که به وجود می‌آید از اندازه‌ای که از جانب خدا برایش معین شده هرگز کمترین تخلف و تعدی نخواهد نمود.

انسان و اختیار

فعلی که انسان انجام می‌دهد یکی از پدیده‌های جهان آفرینش است و پیدایش آن مانند سایر پدیده‌های جهان بستگی کامل به علت دارد و نظر به اینکه انسان جزء جهان آفرینش و ارتباط وجودی با اجزای دیگر جهان دارد، اجزای دیگر را در فعل وی بی‌اثر نمی‌توان دانست، مثلاً لقمه نانی که انسان می‌خورد، برای انجام این فعل چنانکه وسایل دست و پا و دهان و علم و قدرت و اراده لازم است، وجود نان در خارج و در دسترس بودن و مانع نداشتن و شرایط دیگر زمانی و مکانی برای انجام عمل لازم است که با نبودن یکی از آنها فعل غیر مقدور است و با تحقق همه آنها (تحقق علت تامه) تحقق فعل ضروری است.

و چنانکه گذشت ضروری بودن فعل نسبت به مجموع اجزای علت تامه منافات با این ندارد که نسبت فعل انسان که یکی از اجزای علت تامه است نسبت امکان باشد.

انسان امکان یعنی اختیار فعل را دارد و ضروری بودن نسبت فعل به مجموع اجزای علت موجب ضروری بودن نسبت فعل به برخی از اجزای آن که انسان است نمی‌باشد.

درک ساده و بی‌آلایش انسان نیز این نظر را تایید می‌کند، زیرا ما می‌بینیم مردم با نهاد خدادادی خود میان امثال خوردن و نوشیدن و رفتن و آمدن و میان صحت و مرض و بزرگی و کوچکی، بلندی قامت، فرق می‌گذارند و قسم اول را که با خواست و اراده انسان ارتباط مستقیم دارد در اختیار شخص می‌دانند و مورد امر و نهی و ستایش و نکوهش قرار می‌دهند بر خلاف قسم دوم که در آنها تکلیفی متوجه انسان نیست.

در صدر اسلام میان اهل سنت در خصوص افعال انسان، دو مذهب مشهور بود، گروهی از این روی که افعال انسان متعلق اراده غیر قابل تخلف خداست، انسان را در افعال خود مجبور می‌دانستند؛ و ارزش برای اختیار و اراده انسان نمی‌دیدند و گروهی انسان را در فعل خود مستقل می‌دانستند و دیگر متعلق اراده خدایی ندیده از حکم «قدر» خارج می‌شمردند.

ولی به حسب تعلیم اهل بیت که با ظاهر تعلیم قرآن مطابقت دارد، انسان در فعل خود مختار است ولی مستقل نیست، بلکه خدای متعال از راه اختیار، فعل را خواسته است و به حسب تعبیر سابق ما: خدای متعال از راه مجموع اجزای علت تامه که یکی از آنها اراده و اختیار انسان می‌باشد، فعل را خواسته و ضرورت داده است و در نتیجه اینگونه خواست خدایی فعل ضروری و انسان نیز در آن مختار می‌باشد، یعنی فعل نسبت به مجموع اجزای علت خود، ضروری و نسبت به یکی از اجزاء که انسان باشد، اختیاری و ممکن است.

امام ششم (ع) می‌فرماید: «نه جبر است و نه تفویض بلکه امری است میان دو امر» (۱۵).

پی‌نوشت‌ها:

۱ - در کتاب خدا به این برهان اشاره کرده می‌فرماید: قالت رسلهم ا فی الله شک فاطر السموات و الارض یعنی: «آیا می‌شود در خدا شک کرد خدایی که آسمانها و زمین را به وجود آورده، عدم را شکافته و آسمانها و زمین را پایدار ساخته است». (سوره ابراهیم، آیه ۱۰)

۲ - خدای متعال می‌فرماید: ان فی السموات و الارض لایات للمؤمنین و فی خلقکم و ما یبث من دابة ایات لقوم یوقنون و اختلاف اللیل و النهار و ما انزل الله من السماء من رزق فاحیا به الارض بعد موتها و تصریف الریاح آیات لقوم یعقلون تلک آیات الله نتلوها علیک بالحق فبای حدیث بعد الله و آیاته یؤمنون (سوره جاثیه، آیه ۳ - ۶)

۳ - مرد عربی در جنگ جمل به امیر المؤمنین علی (ع) نزدیک شد و گفت با امیر المؤمنین آیا می‌گویی خدا یکی است؟ مردم از هر سوی به مرد عرب حمله کرده گفتند: آیا نمی‌بینی که امیر المؤمنین تا چه اندازه تقسم قلب (تشویش خاطر) دارد؟ امیر المؤمنین فرمود: «او را به حال خود بگذارید، زیرا آنچه این مرد عربی می‌خواهد همان است که ما از این جماعت می‌خواهیم»، پس به مرد عرب فرمود: «اینکه گفته می‌شود خدا یکی است، چهار قسم است، دو معنای از آن چهار معنا درست نیست و دو معنا درست است، اما آن دو معنا که درست نیست یکی این است که کسی گوید خدا یکی است و عدد و شماره را در نظر گیرد، این معنا درست نیست، زیرا آنکه دوم ندارد داخل عدد نمی‌شود آیا نمی‌بینی کسانی که گفتند: خدا، سوم سه تا است (اشاره به قول نصارا ثالث ثلاثه) کافر شدند؟ و یکی این است که کسی بگوید: فلانی یکی از مردم است، یعنی نوعی است از این جنس (یا واحد است از این نوع) این معنا نیز در خدا درست نیست، زیرا تشبیه است و خدا از شبیه منزّه است.

و اما آن دو معنا که در خدا درست است یکی این است که کسی بگوید خدا یکی است به این معنا که در میان اشیاء شبیه ندارد، خدا چنین است. و یکی اینکه کسی بگوید: خدا یکی است (احد یعنی هیچگونه کثرت و انقسام بر نمی‌دارد نه در خارج و نه در عقل و نه در وهم) خدا چنین است»، (بحار، ج ۳، ص ۲۰۷)

و باز علی (ع) می‌فرماید: «شناختن خدا همان یگانه دانستن اوست»، (بحار، ج ۲، ص ۱۸۶) یعنی اثبات وجود خدای تعالی که وجودی است نامتناهی و غیر محدود در اثبات وحدانیت وی کافی است، زیرا دوم برای نامتناهی تصور ندارد.

۴ - امام ششم می‌فرماید: «خدا هستی ثابت دارد و علم او خود اوست در حالی که معلومی نبود و سمع او خود اوست در حالی که مسموعی نبود و بصر او خود او بود در حالی که مبصری نبود و قدرت او خود او بود در حالی که مقدوری نبود»، (بحار، ج ۲، ص ۱۲۵) و اخبار اهل بیت در این مسائل از شماره بیرون است (ر. ک: نهج البلاغه، توحید عیون و بحار، ج ۲)

۵ - امام پنجم، ششم و هشتم - علیهم السلام - می‌فرمایند: «خدای تعالی نوری است که با ظلمت مخلوط نیست و علمی است که جهل در آن نیست و حیاتی است که مرگ در آن نیست»، (بحار، ج ۲، ص ۱۲۹)

امام هشتم (ع) می‌فرماید: «مردم در صفات، سه مذهب دارند: گروهی صفات را به خدا اثبات می‌کنند با تشبیه به دیگران و گروهی صفات را نفی می‌کنند و راه حق مذهب سوم و آن اثبات صفات است با نفی تشبیه به دیگران»، (بحار، ج ۲، ص ۹۴)

۶ - امام ششم می‌فرماید: «خداوند تبارک و تعالی با زمان و مکان و حرکت و انتقال و سکون متصف نمی‌شود بلکه او آفریننده زمان و مکان و حرکت و سکون است»، (بحار، ج ۲، ص ۹۶)

۷ - سوره شوری، آیه ۱۱.

۸ - امام ششم می‌فرماید: «خدا پیوسته در ذات خود «عالم» بود در حالی که معلومی نبود و «قادر» بود در حالی که مقدوری نبود». راوی گوید گفتیم: «متکلم» بود؟ فرمود: «کلام، حادث است، خدا بود و «متکلم» نبود پس از آن کلام را احداث و ایجاد کرد»، (بحار، ج ۲، ص ۱۴۷) و امام هشتم (ع) می‌فرماید: «اراده از مردم ضمیر است و پس از آن فعل پیدا می‌شود و از خدا احداث و ایجاد اوست و بس، زیرا خدا مانند ما تروی و هم (قصد) و تفکر ندارد»، (بحار، چاپ کمپانی، ج ۲، ص ۱۴۴)

۹ - سوره اعراف، آیه ۵۴.

۱۰ - سوره بقره، آیه ۱۱۷.

۱۱ - سوره رعد، آیه ۴۱.

۱۲ - سوره قمر، آیه ۴۹.

۱۳ و ۱۴ - سوره حجر، آیه ۲۱. امام ششم (ع) می‌فرماید: «خدای تعالی وقتی که چیزی را اراده کرد، مقدر می‌کند و وقتی که تقدیر کرد، قضاء می‌کند و وقتی قضاء کرد، امضا (اجرا) می‌کند»، (بحار، چاپ کمپانی، ج ۳، ص ۳۴)

۱۵ - (بحار، ج ۳، ص ۵) و از امام ششم (ع) از یزید شامی از امام هشتم (ع) و امام پنجم و ششم (ع) فرمودند: «خدا به آفرینش خود مهربانتر از آن است که آنان را به گناه اجبار کند و پس از آن عذاب کند. و خدا عزیزتر از آن است که امری را بخواهد و نشود»، (بحار، ج ۳، ص ۶)

و باز امام ششم می‌فرماید: «خدا اکرم از آن است که مردم را به چیزی که قدرت ندارند تکلیف کند و اعز از آن است که در ملک او امری بوجود آید که وی نمی‌خواهد»، (بحار، ج ۳، ص ۱۵) اشاره به دو مذهب جبر و تفویض است.

۲ - پیغمبر شناسی

کتاب: شیعه در اسلام ص ۱۲۸

نویسنده: علامه طباطبایی

به سوی هدف - هدایت عمومی

دانه گندمی که در شکم خاک با شرایط مناسبی قرار می‌گیرد، شروع به رشد و نمو کرده به شاهراه تحول می‌افتد و هر لحظه صورت و حالت تازه‌ای به خود گرفته با نظم و ترتیب مشخصی راهی را می‌پیماید تا یک بوته‌ای کامل، دارای خوشه‌های گندم می‌شود و اگر یکی از دانه‌های آن به زمین افتد باز مسیر گذشته را آغاز کرده به سر انجام می‌رساند، و اگر هسته میوه‌ای است در مهد زمین آغاز حرکت نموده، پوست را شکافته جوانه سبزی می‌دهد و راه منظم و مشخصی را پیموده بالاخره درختی برومند و سر سبز و باردار می‌شود.

اگر نطفه حیوانی است در میان تخم یا در رحم مادر، شروع به تکامل نموده راه مشخصی را که ویژه همان حیوان نطفه‌ای است، سیر نموده، فردی کامل از همان حیوان می‌شود.

این راه مشخص و سیر منظم در هر یک از انواع آفرینش که در این جهان مشهودند برقرار و در سرنوشت همان نوع است و هرگز بوته سبز گندم که از دانه شروع نموده به گوسفند یا بز یا فیل نمی‌رسد و هرگز حیوانی ماده که از نر خود باردار گشته، خوشه گندم یا درخت چنار نمی‌زاید حتی اگر نقصی در ترکیب اعضا یا در عمل طبیعی نوزادی پیدا شود مثلاً گوسفندی بی چشم یا بوته گندمی بی خوشه به وجود آید، ما تردید نمی‌کنیم که به یک آفت و سبب مخالف مستند می‌باشد.

نظم و ترتیب مداوم در تحول و تکون اشیاء و اختصاص هر نوع از انواع آفرینش در تحول و تکامل خود به نظامی خاص، برای متتابع کنجکاو و غیر قابل انکار می‌باشد. از این نظریه روشن دو مسئله دیگر می‌توان نتیجه گرفت:

۱ - در میان مراحل که نوعی از انواع آفرینش از آغاز پیدایش تا انجام آن می‌پیماید یک اتصال و ارتباطی برقرار است مانند اینکه نوع نامبرده در هر یک از مراحل تحول و تکون خود از پشت‌سر دفع و از پیش رو جذب می‌شود.

۲ - نظر به اتصال و ارتباط نامبرده آخرین مرحله سیر هر نوع از آغاز پیدایش مطلوب و مورد توجه تکوینی همان پدیده نوعی است چنانکه مغز گردویی که در زیر خاک جوانه سبز می‌دهد از همان وقت متوجه یک درخت برومند گردویی است و جنین در تخم یا در رحم، از آغاز تکون به سوی حیوان کاملی رهسپار می‌باشد.

قرآن کریم در تعلیم خود (که مطلق آفرینش و پرورش اشیاء را به خدا نسبت می‌دهد) این رهسپاری و کشش را که هر نوع از انواع آفرینش در راه کمال خود دارد به هدایت الهی و رهبری خدایی نسبت می‌دهد، چنانکه می‌فرماید: الذی اعطی کل شیء خلقه ثم هدی (۱).

و می‌فرماید: الذی خلق فسوی و الذی قدر فهدی (۲).

و به نتیجه‌های نامبرده اشاره کرده می‌فرماید: و لكل وجهه هو مولیها (۳)

و می‌فرماید: و ما خلقنا السموات و الارض و ما بینهما لاعبین ما خلقناهما الا بالحق و لكن اکثرهم لا یعلمون (۴)

هدایت خصوصی

بدیهی است نوع انسان از این کلیات مستثنا نیست و همین هدایت تکوینی که در همه انواع آفرینش حکومت می‌کند در وی نیز حکومت خواهد کرد و چنانکه هر نوع با سرمایه اختصاص خود به سوی کمال خود رهسپار می‌شود و هدایت می‌یابد، انسان نیز با هدایت تکوینی به سوی کمال واقعی خود هدایت‌یابد. انسان در عین اینکه با انواع دیگر نباتی و حیوانی در بسیاری از خصایص شریک است، خصیصه اختصاصی دارد که از دیگران تمیزش می‌دهد و آن «خرد» است. «خرد» است که انسان به واسطه آن به تفکر پرداخته و از هر وسیله‌ای ممکن به نفع خود استفاده می‌نماید. در فضای بیکران آسمانها اوج می‌گیرد و در اعماق دریاها شناوری می‌کند و در سطح زمین از انواع جماد و نبات و حیوان استعمار و استخدام می‌نماید و حتی از هموعان خود تا جایی که می‌تواند سود می‌گیرد.

انسان به حسب طبع اولی سعادت و کمال خود را در آزادی مطلق خود می‌بیند ولی نظر به اینکه سازمان وجودیش سازمان اجتماعی است و نیازمندیهای بی‌شمار دارد که هرگز به تنهایی توانایی رفع آنها را ندارد و در صورت اجتماع و تعاون با هموعان خود که آنان نیز همان غریزه خودخواهی آزادی دوستی را دارند، ناگزیر است مقداری از آزادی خود را در این راه از دست بدهد، در برابر سودی که از دیگران می‌برد سودی بدهد و معادل آنکه از رنج دیگران بهره می‌گیرد، از رنج خود بهره بدهد، یعنی «اجتماع تعاونی» را از روی ناچاری می‌پذیرد.

این حقیقت از حال نوزادان و کودکان، بسیار روشن است، نوزادان در آغاز درخواستهای خود به چیزی جز زور و گریه متوسل نمی‌شوند و نیز زیر بار هیچ قانون و مقرراتی نمی‌روند، ولی تدریجاً به حسب تکامل فکر می‌فهمند که کار زندگی تنها با

سرکشی و زورگویی پیش نمی‌رود و کم کم به حال فرد اجتماعی نزدیک می‌شوند تا در سن یک فرد اجتماعی که تفکر کامل دارد به همه مقررات اجتماعی محیط خود، رام می‌گردند، انسان به دنبال پذیرفتن «اجتماع تعاونی» وجود قانون را لازم می‌شمرد که در اجتماع حکومت کرده وظیفه هر یک از افراد را معین و سزای هر مختلف را مشخص سازد. قانونی که باجریان عملی آن هر یک از افراد جامعه به سعادت واقعی خود برسند و نیکبختی را که معادل ارزش اجتماعی وی می‌باشد بیابند.

این قانون همان قانون عملی همگانی است که بشر از روز پیدایش تا امروز پیوسته خواهان و شیفته آن است و همیشه آن را در سر لوحه آرزوهای خود قرار داده در بر آوردن آن تلاش می‌کند، بدیهی است اگر چنین چیزی امکان نداشت و در سرنوشت بشریت نوشته نشده بود، خواست همیشگی بشر قرار نمی‌گرفت (۵).

خدای متعال به حقیقت این اجتماع بشری اشاره نموده می‌فرماید: نحن قسمنا بينهم معيشتهم في الحياة الدنيا و رفعنا بعضهم فوق بعض درجات ليتخذ بعضهم بعضا سخريا (۶)

در معنای خود خواهی و انحصار طلبی انسان می‌فرماید: ان الانسان خلق هلوعا اذا مسه الشر جزوعا و اذا مسه الخير منوعا (۷)

خرد و قانون

اگر درست دقت کنیم خواهیم دید قانونی که بشر پیوسته در آرزوی آن است و مردم تنها و دسته دسته با نهاد خدادادی لزوم چنان مقرراتی را که سعادشان را تامین کند، درک می‌کنند، همانا قانونی است که جهان بشریت را از آن جهت که جهان بشری است بی تبعیض و استثنا به نیکبختی رسانیده در میانشان کمال عمومی را بر قرار سازد و بدیهی است تا کنون در دوره‌های گوناگون زندگی بشر، چنین قانونی که تنظیم یافته عقل و خرد باشد، درک نشده است و اگر چنین قانونی به حسب تکوین به عهده خرد گذاشته شده بود، البته در این روزگاران دراز برای بشریت درک و مفهوم می‌شد بلکه همه افراد مردم که با جهاز تعقل مجهز می‌باشند آن را تفصیلا درک می‌کردند چنانکه لزوم آن را در جامعه خود درک می‌کنند.

و به عبارت روشنتر: قانون کامل مشترکی که باید سعادت جامعه بشری را تامین کند و باید بشر از راه آفرینش و تکوین به سوی آن هدایت شود، اگر تکوینا به عهده خرد گذاشته شده بود، هر انسان با خردی آن را درک می‌کرد چنانکه سود و زیان و سایر ضروریات زندگی خود را درک می‌کند ولی از چنین قانونی تا کنون خبری نیست و قوانینی که خود به خود یا با وضع یک فرد فرمانروا یا افراد یا ملل که تا کنون در جامعه‌های بشری جریان یافته، برای جمعی مسلم برای غیر آنان مسلم است و دسته‌ای از آن با اطلاع و دسته‌ای بی‌اطلاع می‌باشند و هرگز همه مردم که در ساختمان بشری مساوی و همه با خرد خدادادی مجهزند درک مشترکی در این باب ندارند.

شعور مرموزی که «وحی» نامیده می‌شود

با بیان گذشته روشن شد که قانونی را که سعادت جامعه بشری را تامین کند خرد درک نمی‌کند و چون به مقتضای نظریه هدایت عمومی، وجود چنین درکی در نوع انسانی ضروری است ناگزیر دستگاه درک کننده دیگری در میان نوع انسانی باید وجود داشته باشد که وظایف واقعی زندگی را به آنان بفهماند و در دسترس همگان گذارد و این شعور و درک که غیر از عقل و حس می‌باشد، «شعور وحی» نامیده می‌شود، البته لازمه پیدایش چنین نیرویی در انسانیت این نیست که در همه افراد پیدا شود چنانکه نیروی تناسل در انسانیت آفریده شده ولی درک لذت ازدواج و مهیا شدن برای آن، تنها در افرادی پیدا می‌شود که به سن بلوغ برسند و شعور وحی در افرادی که ظهور نکرده، شعوری است مرموز چنانکه درک لذت ازدواج برای افراد نا بالغ انسان، درکی است مرموز.

خدای متعال در کلام خود در خصوص وحی شریعت خود و نارسایی عقل در این خصوص اشاره کرده می‌فرماید: انا اوحینا الیک كما اوحینا الی نوح و النبیین من بعده. . . رسلا مبشرین و منذرین لئلا یکون للناس علی الله حجة بعد الرسل (۸) .

پیغمبران - عصمت نبوت

ظهور پیغمبران خدا نظریه وحی را که در فصل سابق گذشت تایید می‌کند پیغمبران خدا مردانی بودند که دعوی وحی و نبوت نمودند و برای دعوی خود حجت قاطع اقامه کردند و مواد دین خدا را که همان قانون سعادتبخش خدایی است، به مردم تبلیغ نموده در دسترس عموم گذاشتند و چون پیغمبران که با وحی و نبوت مجهز بودند، در هر زمان که ظاهر شدند بیش از یک فرد یا چند فرد نبودند، خدای متعال هدایت بقیه مردم را با ماموریت دعوت و تبلیغ که به پیغمبران خود داده، تتمیم و تکمیل فرمود.

و از اینجاست که پیغمبر خدا باید با صفت عصمت متصف باشد، یعنی در گرفتن وحی از جانب خدا و در نگهداری آن و در رسانیدن آن به مردم از خطای مصون باشد و معصیت (تخلف از قانون خود) نکند، زیرا - چنانکه گذشت - تلقی وحی و حفظ و تبلیغ آن سه رکن هدایت تکوینی می‌باشند و خطا در تکوین معنا ندارد.

گذشته از اینکه معصیت و تخلف از مؤدای دعوت و تبلیغ خود، دعوتی است عملی به ضد دعوت و موجب سلب وثوق و اطمینان مردم است از راستی و درستی دعوت و در نتیجه غرض و هدف دعوت را تباه می‌کند. خدای متعال در کلام خود به عصمت پیغمبران اشاره نموده می‌فرماید: و اجتبیناهم و هدیناهم الی صراط مستقیم (۹)

و باز می‌فرماید: عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول فانه یسلک من بین یدیه و من خلفه رسدا لیعلم ان قد ابلغوا رسالات ربهم (۱۰) .

پیغمبران و دین آسمانی

آنچه پیغمبران خدا از راه وحی به دست آورده و به عنوان پیغام و سفارش خدایی به مردم رسانیدند «دین» بود، یعنی روش زندگی و وظایف انسانی که سعادت واقعی انسان را تأمین می‌کند (۱۱) .

دین آسمانی به طور کلی از دو بخش اعتقادی و عملی مرکب می‌باشد، بخش اعتقادی یک رشته اعتقادات اساسی و واقع بینی‌ها است که باید انسان پایه زندگی خود را به روی آنها گذارد و آنها سه اصل کلی «توحید، نبوت و معاد» است که با اختلال یکی از آنها پیروی دین صورت نیندد.

و بخش عملی یک رشته وظایف اخلاقی و عملی است که مشتمل است بر وظایفی که انسان نسبت به پیشگاه خدای جهان و وظایفی که انسان در برابر جامعه بشری دارد. و از اینجاست که وظایف فرعی که در شرایع آسمانی برای انسان تنظیم شده بر دو گونه است اخلاق و اعمال و هر یک از آنها نیز بر دو قسم است:

الف - قسمتی، اخلاق و اعمالی است که به پیشگاه خداوندی ارتباط دارد مانند خلق و صفت ایمان و اخلاص و تسلیم و رضا و خشوع و مانند عمل نماز و روزه و قربانی و این دسته بویژه «عبادات» نامیده می‌شود و خضوع و بندگی انسان را نسبت به پیشگاه خدایی مسجل می‌سازد.

ب - و قسمتی، اخلاق و اعمال شایسته‌ای است که به جامعه ارتباط دارد مانند اخلاق و صفات بشر دوستی و خیرخواهی و عدالت و سخاوت و مانند وظایف معاشرت و داد و ستد و غیر آنها و این قسم بویژه «معاملات» نامیده می‌شود.

و از طرف دیگر نوع انسانی تدریجا متوجه کمال است و جامعه بشری به مرور زمان، کاملتر می‌شود، ظهور این تکامل در شرایع آسمانی نیز ضروری است و قرآن کریم نیز همین تکامل تدریجی را (چنانکه از راه عقل به دست می‌آید) تایید می‌کند چنانکه از آیاتش استفاده می‌شود هر شریعتی لاحق از شریعت سابق کاملتر است، می‌فرماید: و انزلنا الیک الکتاب بالحق مصدقا لما بین یدیه من الکتاب و مهیمنا علیه (۱۲). و البته چنانکه نظریات علمی نشان می‌دهد و قرآن کریم نیز تصریح می‌کند، زندگی جامعه انسانی در این جهان ابدی نیست و طبعا تکامل نوع وی نامتناهی نخواهد بود و از این روی، کلیات وظایف انسانی از جهات اعتقاد و عمل ناگزیر در مرحله‌ای متوقف خواهد شد بالتبع نبوت و شریعت نیز روزی که از جهت کمال اعتقاد و توسعه مقررات عملی به آخر مرحله رسید، ختم خواهد گردید.

و از اینجاست که قرآن کریم برای روشن ساختن اینکه اسلام، دین محمد صلی الله علیه و آله و سلم آخرین و کاملترین ادیان آسمانی است، خود را کتاب آسمانی غیر قابل نسخ و پیغمبر اکرم را خاتم انبیا و دین اسلام را مشتمل به همه وظایف، معرفی می‌کند، چنانکه می‌فرماید: و انه لکتاب عزیز لا یتبیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه (۱۳). و می‌فرماید: ما کان محمد ابا احد من رجالکم و لکن رسول الله و خاتم النبیین (۱۴). و می‌فرماید: و نزلنا علیک الکتاب تبیانا لکل شیء (۱۵).

پیغمبران و حجت وحی و نبوت

بسیاری از دانشمندان امروزی که در وحی و نبوت کنجکاوی کرده‌اند، مسئله وحی و نبوت و مسائل مربوط به آن را با اصول روانی اجتماعی توجیه نموده‌اند می‌گویند: پیغمبران خدا مردانی پاک نهاد، بلند همت و بشر دوست بوده‌اند که برای پیشرفت مادی و معنوی بشر و اصلاح جامعه‌های فاسد قوانین و مقرراتی تنظیم نموده‌اند و مردم را به سوی آن دعوت کرده‌اند و چون مردم آن روز زیر بار منطق عقل نمی‌رفته‌اند برای جلب اطاعت مردم، خود و افکار خود را به عالم بالا نسبت داده‌اند و روح پاک خود را روح القدس و فکری که از آن ترشح می‌کند (وحی و نبوت) و وظایفی را که از آن نتیجه گرفته می‌شود (شریعت آسمانی) و بیاناتی که مشتمل به آنهاست مثلا «کتاب آسمانی» نامیده‌اند.

کسی که با انصاف و نظر عمیق به کتب آسمانی و بویژه به قرآن کریم و همچنین به شریعت پیغمبران نگاه کند، تردید نخواهد داشت که این نظریه درست نیست، پیغمبران خدا مردان سیاست نبودند بلکه مردان حق و سراپا صدق و صفا بودند. چیزی را که درک می‌کردند بی‌کم و کاست می‌گفتند و آنچه را می‌گفتند، می‌کردند و آنچه مدعی بودند شعور مرموزی بود که با مدد غیبی به ایشان اضافه می‌شد و از آن راه، وظایف اعتقادی و عملی مردم را از پیشگاه خدایی فرا گرفته به مردم تبلیغ می‌کردند.

و از اینجا روشن می‌شود که برای ثبوت دعوی نبوت، حجت و دلیل لازم است و مجرد اینکه شریعتی که پیغمبر می‌آورد مطابق عقل می‌باشد، در صدق دعوی پیغمبری کافی نیست، زیرا کسی که دعوی پیغمبری می‌کند علاوه بر دعوی صحت شریعت خود، دعوی دیگری دارد و آن این است که با عالم بالا رابطه وحی و نبوت دارد و از جانب خدا ماموریت دعوت یافته است و این دعوی در جای خود دلیل می‌خواهد. و از این روی بود که (چنانکه قرآن کریم خبر می‌دهد) پیوسته مردم با ذهن ساده خود از پیغمبران خدا برای اثبات صدق دعوی نبوت معجزه می‌خواستند.

و معنای این منطق ساده و درست این است که وحی و نبوت که پیغمبر خدا دعوی می‌کند در سایر مردم که مانند وی انسانند یافت نمی‌شود و ناچار نیرویی است غیبی که خدا به طور خرق عادت به پیغمبر خود داده که بوسیله آن سخن خدا را شنیده از روی ماموریت، به مردم برساند، اگر راست است، پس پیغمبر از خدای خود بخواهد که خارق عادت دیگری به وجود آورد که مردم به وسیله آن، صدق نبوت پیغمبر (مدعی نبوت) را باور کنند.

چنانکه روشن است در خواست معجزه از پیغمبران طبق منطقی است درست و بر پیغمبر خداست که برای اثبات نبوت خود ابتدا یا طبق در خواست مردم، معجزه بیاورد و قرآن کریم نیز این منطق را تایید کرده از بسیاری از پیغمبران ابتدا یا پس از در خواست مردم معجزه نقل می‌فرماید.

البته بسیاری از کنجکاوان تحقق معجزه (خرق عادت) را انکار نموده‌اند ولی سخنشان به دلیل قابل توجهی تکیه نمی‌دهد و علل و اسبابی که برای حوادث تا کنون با تجربه و فحص به دست ما رسیده هیچگونه دلیلی نداریم که آنها دائمی هستند و هیچ حادثه‌ای هرگز با غیر علل و اسباب عادی خود متحقق نمی‌شود و معجزاتی که به پیغمبران خدا نسبت داده شده محال و خلاف عقل (مانند زوج بودن عدد سه) نیستند بلکه خرق عادت می‌باشد در صورتی که اصل خرق عادت از اهل ریاضت بسیار دیده و شنیده شده است.

شماره پیغمبران خدا

به حسب نقل در گذشته تاریخ، پیغمبران بسیاری آمده‌اند و قرآن کریم نیز کثرت ایشان را تایید فرموده و عده‌ای از ایشان را به نام و نشان یاد کرده ولی عده مشخص بر ایشان ذکر ننموده است.

از راه نقل قطعی شماره ایشان به دست نیامده جز اینکه در روایت معروف که از ابی ذر غفاری از پیغمبر اکرم است عدد ایشان ۱۲۴ هزار تعیین شده است.

پیغمبران اولوا العزم و صاحبان شریعت

به حسب آنچه از قرآن کریم استفاده می‌شود همه پیغمبران خدا شریعت نیآورده‌اند بلکه پنج نفر از ایشان که حضرت نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله و سلم هستند اولوا العزم و صاحبان شریعت می‌باشند و دیگران در شریعت تابع اولوا العزم بوده‌اند. خدای متعال در کلام خود می‌فرماید: شرع لکم من الدین ما وصی به نوحا و الذی اوحینا الیک و ما وصینا به ابراهیم و موسی و عیسی (۱۶)

و می‌فرماید: و اذا اخذنا من النبیین میثاقهم و منک و من نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم و اخذنا منهم میثاقا غلیظا (۱۷).

نبوت محمد (ص)

آخرین پیغمبران خدا حضرت محمد (ص) می‌باشد که صاحب کتاب و شریعت است و مسلمانان به وی ایمان آورده‌اند. حضرت محمد (ص) ۵۳ سال پیش از شروع تاریخ هجری و قمری در شهر مکه از حجاز در میان خانواده بنی هاشم از قریش که گرامیترین خانواده عربی شناخته می‌شد، تولد یافت.

پدر آن حضرت «عبد الله» و مادرش «آمنه» نام داشت و در همان اوایل کودکی، پدر و مادر را از دست داد و در کفالت جد پدری خود عبد المطلب قرار گرفت، بزودی عبد المطلب نیز بدرود زندگی گفت و عمویش ابو طالب به سرپرستی او قیام کرده او را به خانه خود آورد. آن حضرت در خانه عموی خود بزرگ شد و ضمنا پیش از بلوغ با عموی خود همراه مال التجاره به شام سفر کرد.

آن حضرت درس نخوانده بود و نوشتن یاد نگرفته بود ولی پس از بلوغ و رشد با عقل و ادب و امانت معروف شد و در نتیجه عقل و امانت یکی از بانوان قریش که به ثروت معروف بود او را سرپرست اموال خود قرار داد و اداره امر تجارت خود را به او واگذار کرد. آن حضرت سفری دیگر نیز با مال التجاره به شام نمود و در اثر نبوغی که از خود نشان داد، سود فراوانی عاید گردید و دیری نگذشت که آن بانو پیشنهاد ازدواج به آن حضرت نمود و او نیز پذیرفت و پس از ازدواج که در ۲۵ سالگی آن حضرت واقع شد تا سن چهل سالگی در همان حال بود و شهرت به سزایی در عقل و امانت پیدا کرد جز اینکه بت نپرستید (با اینکه مذهب معمولی عرب حجاز بت پرستی بود) و گاهی به خلوت رفته با خدا به راز و نیاز می پرداخت، تا در سن چهل سالگی که در «غار حراء» (غاری است در کوههای تهامه در نزدیکی مکه) خلوت کرده بود از جانب خدای متعال برای نبوت برگزیده شد و ماموریت تبلیغ یافت و اولین سوره قرآنی (سوره علق) بر وی نازل شد و همان روز به خانه خود مراجعت و در راه پسر عموی خود علی بن ابیطالب را دید و پس از بیان واقعه، علی علیه السلام به وی ایمان آورد و پس از ورود به منزل، همسرش نیز اسلام را پذیرفت.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برای اولین بار که گروه مردم را دعوت کرد با عکس العمل طاقت فرسا و دردناکی روبرو شد و ناچار پس از آن مدتی دعوت سری می کرد تا دوباره مامور شد که خویشاوندان بسیار نزدیک خود را دعوت کند، ولی این دعوت نتیجه ای نداد و کسی از آنان جز علی بن ابیطالب به وی ایمان نیاورد (ولی طبق مدارکی که از ائمه اهل بیت علیهم السلام نقل و به استناد اشعاری از ابو طالب در دست است شیعه معتقد است که وی به اسلام گرویده بود ولی چون یگانه حامی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بود ایمان خود را از مردم کتمان می فرمود تا قدرت ظاهری خود را پیش قریش حفظ کند) پس از آن پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم طبق ماموریت خدایی به دعوت علنی پرداخت شروع دعوت علنی توأم بود با شروع سخت ترین عکس العمل و دردناکترین آزارها و شکنجه ها از ناحیه اهل مکه نسبت به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و مردمانی که تازه مسلمان شده بودند تا سختگیری قریش به جایی رسید که گروهی از مسلمانان خانه و زندگی خود را ترک نموده به حبشه مهاجرت کردند و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با عموی خود ابو طالب و خویشاوندان خود از بنی هاشم سه سال در شعب ابو طالب (حصاری بود در یکی از دره های مکه) در نهایت سختی و تنگی متحصن شدند و کسی با آنان معامله و معاشرت نمی کرد و قدرت بیرون آمدن نداشتند.

بت پرستان مکه با اینکه هر گونه فشار و شکنجه از زدن و کوبیدن و اهانت و استهزا و کار شکنی در حق وی روا می داشتند گاهی نیز برای اینکه او را از دعوت خود منصرف کنند از راه ملاطفت پیش آمده وعده مالهای گزاف و ریاست و سلطنت به وی می دادند ولی پیش آن حضرت وعده و وعید آنان مساوی بود و جز تشدید همت و تصمیم عزیمت نتیجه ای نمی بخشید. در یکی از مراجعه هایی که به آن حضرت کرده و وعده مال گزاف و ریاست می دادند، آن حضرت به عنوان تمثیل به آنان فرمود: «اگر خورشید را در کف راست و ماه را در کف چپ من بگذارید، از فرمانبرداری خدای یگانه و انجام اموریت خود روی بر نخواهم تافت».

در حوالی سال دهم بعثت که آن حضرت از شعب ابیطالب بیرون آمد، کمی بعد از آن، ابو طالب عمو و یگانه حامی وی بدرود زندگی گفت و همچنین یگانه همسر با وفای وی در گذشت. دیگر برای آن حضرت هیچگونه امن جانی و پناهگاهی نبود و بالاخره بت پرستان مکه نقشه محرمانه ای برای کشتن وی طرح کرده شبانه خانه ای را از هر سوی به محاصره در آوردند که آخر شب ریخته در بستر خواب قطعه قطعه اش کنند.

ولی خدای متعال مطلعش ساخته به هجرت یثرب مامورش کرد، آنگاه حضرت علی علیه السلام را در بستر خواب خود خوابانید شبانه به نگهداری خدایی از خانه بیرون آمد و از میان گروه دشمنان بگذشت و در چند فرسخی مکه به غاری پناهنده شود و پس از سه روز که دشمنان به هر سوی گشته و از دستگیری او نومید شده بودند، به مکه بازگشتند، از غار بیرون آمده راه یثرب را در پیش گرفت.

اهل یثرب که بزرگان‌شان پیش از آن به حضرت ایمان آورده و بیعت کرده بودند، مقدمش را آغوش باز پذیرفتند و جان و مال خودشان را در اختیارش گذاشتند.

آن حضرت برای اولین بار در شهر یثرب یک جامعه کوچک اسلامی تشکیل داده با طوایف یهود که در شهر و اطراف آن ساکن بودند و همچنین با قبایل نیرومند عرب آن نواحی پیمانها بست و به نشر دعوت اسلامی قیام فرمود و شهر یثرب به «مدینه الرسول» معروف شد.

اسلام روز به روز به سوی توسعه و ترقی پیش می‌رفت و مسلمانانی که در مکه در چنگال بیدادگری قریش گرفتار بودند تدریجاً خانه و زندگی خود را رها کرده، به مدینه مهاجرت نمودند و پروانه وار به دور شمع وجود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم گرد آمدند و «مهاجرین» نامیده شدند، چنانکه یاوران یثربی آن حضرت به «انصار» شهرت یافتند. اسلام با سرعت تمام پیشرفت می‌کرد ولی با این حال بت پرستان قریش و طوایف یهود حجاز از کار شکنی و ماجراجویی هیچگونه فروگذاری نمی‌کردند و به دستگیری گروه منافقین که در داخل جمعیت مسلمانان بودند و به هیچ سمت خاصی شناخته نمی‌شدند هر روز مصیبت تازه‌ای برای مسلمانان به وجود می‌آوردند، تا بالاخره کار به جنگ کشید و جنگهای بسیاری میان اسلام و وثنیت عرب و یهود اتفاق افتاد که در اغلب آنها پیروزی با لشکر اسلام بود. شماره این جنگها به هشتاد و چند جنگ بزرگ و کوچک می‌رسد و در همه جنگهای خونین بزرگ و بسیاری از جنگهای کوچک، گوی پیروزی به دست علی علیه السلام ر بوده می‌شود و تنها کسی بود که هرگز در جنگی از آن همه جنگها پا به عقب نگذاشت و در همه این جنگها که در مدت ده سال پس از هجرت درگرفت از مسلمانان کمتر از دویست و از کفار کمتر از هزار تن کشته شده است.

در اثر فعالیت آن حضرت و فداکاریهای مهاجرین و انصار در مدت ده سال پس از هجرت، اسلام، شبه جزیره عربستان را فرا گرفت و نامه‌های دعوتی به پادشاهان کشورهای دیگر مانند ایران و روم و مصر و حبشه نوشته شد.

آن حضرت در زی فقرا می‌زیست و به فقر افتخار (۱۸) می‌کرد و لحظه‌ای از وقت خود را بیهوده نمی‌گذرانید بلکه وقت خود را سه بخش کرده بود: بخشی اختصاص به خدا داشت و با عبادت و یاد خدا می‌گذشت و بخشی به خود و اهل خانه و نیازمندیهای منزل می‌پرداخت و بخشی از آن مردم بود و در این بخش به نشر و تعلیم و معارف دینی و اداره امور جامعه اسلامی و اصلاح مفاسد آن و سعی در رفع حوایج مسلمین و تحکیم روابط داخلی و خارجی و سایر امور مربوطه می‌پرداخت. آن حضرت پس از ده سال اقامت در مدینه در اثر سمی که زنی یهودی در غذای وی خورانیده بود، نقاهت پیدا نمود و پس از چند روز رنجوری، رحلت فرمود و چنانکه در روایاتی وارد است، آخرین کلمه‌ای که از زبانش شنیده شد، توصیه بردگان و زنان بود.

پیغمبر اکرم (ص) و قرآن

از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز مانند سایر پیغمبران معجزه می‌خواستند و آن حضرت نیز وجود معجزه را در پیغمبران تأیید می‌کرد چنانکه در قرآن کریم بالصراحه تأیید شده است.

از آن حضرت معجزات بسیاری رسیده که نقل برخی از آنها قطعی و قابل اعتماد می‌باشد ولی معجزه باقیه آن حضرت که هم اکنون زنده است همانا «قرآن کریم» است که کتاب آسمانی اوست. قرآن کریم کتابی است آسمانی که به شش هزار و چند صد آیه مشتمل است و به ۱۱۴ سوره بزرگ و کوچک تقسیم می‌شود. آیات کریمه قرآنی در مدت ۲۳ سال ایام بعثت و دعوت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تدریجاً نازل شده و کمتر از یک آیه تا یک سوره تمام، در حالات مختلف شب و روز، سفر و حضر و جنگ و صلح و روزهای سخت و لحظات آسودگی، وحی گردیده است.

قرآن کریم در آیات بسیاری با صراحت لهجه خود را معجزه معرفی می‌کند و عرب آن روز که به شهادت تاریخ به راقی‌ترین درجات فصاحت و بلاغت رسیده بود و در شیرینی زبان و روانی بیان پیشتازان میدان سخنوری شمرده می‌شدند به معارضه و مبارزه می‌طلبید و می‌گفت: اگر چنین می‌پندارید که قرآن کریم سخن بشر و ساخته خود محمد صلی الله علیه و آله و سلم است یا از کسی یاد گرفته و تعلیم یافته، مانند او را (۱۹) یا مانند ده سوره (۲۰) و یا حتی یک سوره (۲۱) از سوره‌های آن را بیاورند و از هر وسیله ممکن در این کار استفاده کنند، سخنوران نامی عرب پاسخی که در برابر این درخواست آماده کردند این بود که گفتند قرآن سحر است و از عهده ما بیرون می‌باشد (۲۲). قرآن کریم تنها از راه فصاحت و بلاغت تحدی نمی‌کند و به معارضه نمی‌طلبید بلکه گاهی از جهت معنا نیز پیشنهاد معارضه می‌نماید و به نیروی فکری همه جن و انس تحدی می‌نماید، زیرا کتابی است که به برنامه کامل زندگی جهان انسانی مشتمل است و اگر به دقت کنجکاوی شود این برنامه وسیع و پهنای هر گوشه و کنار اعتقادات و اخلاق و اعمال بیرون از شمار انسانیت را فرا گرفته و به تمام دقایق و جزئیات آن رسیدگی می‌نماید، همانا «حق» قرار داده و آن را «دین حق» نامیده (اسلام دینی است که مقررات آن از حق و صلاح واقعی سر چشمه می‌گیرد نه از خواست و تمایل اکثریت مردم یا دلخواه یک فرد توانا و فرمانروا).

اساس این برنامه وسیع گرامی‌ترین کلمه حق که ایمان به خدای یگانه باشد، قرار داده شد و همه اصول و معارف از توحید استنتاج گردیده است و از آن پس پسندیده‌ترین اخلاق انسانی از اصول معارف استنتاج و جزء برنامه شده است.

و از آن پس کلیات و جزئیات بیرون از شمار اعمال انسانی و اوضاع و احوال فردی و اجتماعی بشر، بررسی و وظایف مربوط به آنها که از یگانه پرستی سرچشمه می‌گیرد تنظیم گشته است.

در آیین اسلام ارتباط و اتصال میان اصول و فروع به نحوی است که هر حکم فرعی از هر باب باشد اگر تجزیه و تحلیل شود به همان کلمه توحید تنها بر می‌گردد و کلمه توحید نیز با ترکیب همان احکام و مقررات فرعی حاصل می‌شود.

البته گذشته از تنظیم نهایی، چنین آیین پهناوری با چنین وحدت و ارتباط حتی تنظیم فهرست ابتدایی آن نیز از نیروی عادی یک نفر از بهترین حقوقدانان جهان در حال عادی بیرون است چه برسد به کسی که در زمان ناچیزی در میان هزاران گرفتاری جانی و مالی و شخصی و عمومی و جنگهای خونین و کار شکنیهای خارجی و داخلی قرار گیرد و بالاخره در برابر جهانی تنها بیفتد.

گذشته از اینکه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آموزگاری ندیده بود و خواند و نوشتن یاد نگرفته بود و پیش از دعوت (۲۳) دو سوم زندگی خود را در میان قومی بسر برده بود که از فرهنگ عاری بودند و بویی از مدنیت و حضارت نشنیده بودند و در زمینی بی آب و علف و هوایی سوزان با پست‌ترین شرایط زندگی می‌کردند و هر روز زیر سلطه یکی از دول همجوار خود می‌رفتند.

گذشته از اینها قرآن کریم از راه دیگر، تحدی می‌کند و آن این است که این کتاب تدریجاً با شرایطی کاملاً مختلف و گوناگون از گرفتاری و آسودگی و جنگ و صلح و قدرت و ضعف و غیر آنها در مدت ۲۳ سال نازل شده است، اگر از جانب خدا نبود و ساخته و پرداخته بشر بود، تناقض و تضاد بسیاری در آن پدید می‌آمد و ناگزیر آخر آن از اولش بهتر و متریقی‌تر بود چنانکه لازمه تکامل تدریجی بشر همین است و حال آنکه آیات مکی این کتاب با آیات مدنی آن یکنواخت می‌باشد و آخرش از اولش متفاوت نیست و کتابی است متشابه الاجزاء و در قدرت بیان حیرت انگیز خود به یک نسق (۲۴) می‌باشد.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱ - یعنی: «خدایی که به هر چیزی آفرینش ویژه‌اش را داده و پس از آن راهنمایی کرده (به سوی هدف زندگی و آفرینش)»، (سوره طه، آیه ۵۰)
- ۲ - سوره اعلی، آیه ۳۲.
- ۳ - یعنی: «هر کدام هدف و غایتی دارد که آن را در پیش می‌گیرد»، (سوره بقره، آیه ۱۴۸)
- ۴ - یعنی: «ما آسمانها و زمین و آنچه را که در میان آنهاست برای اینکه بازی کنیم، نیافریدیم (بی هدف نیستند)، نیافریدیم آنها را مگر با آفرینش حق (هدف و غرضی در میان است) ولی بیشتر مردم نمی‌دانند»، (سوره دخان، آیه ۳۹)
- ۵ - افراد انسان حتی ساده‌ترین و بی‌فکرترین آنان به حسب طبع، دوست دارد که جهان انسانی، وضعی داشته باشد که همه با آسایش و صلح و صفا زندگی کنند و از نظر فلسفی خواستن و میل و رغبت و اشتها، اوصافی هستند اضافی و ارتباطی و به دو طرف قائمند مانند خواهان و خواسته و دوست دارنده و دوست داشته شده و روشن است اگر دوست داشتنی امکان نداشت، دوست داشتن آن معنا نداشت و بالاخره همه اینگونه به درک نقص برمی‌گردد و اگر کمال امکان نداشت، نقص معنا نداشت.
- ۶ - یعنی: «ما معیشت و زندگی مردم را در میانشان قسمت نمودیم (هر فرد متکفل بخشی از آن است) و برخی از ایشان را برتری دادیم تا بعضی از ایشان بعضی را تحت تسخیر بیاورند (چنانکه هر یک از کارگر و کارفرما با موقع اختصاص خود، دیگری را مسخر دارد و همچنین رئیس و مرؤوس و موجر و مستاجر و خریدار و فروشنده)»، (سوره زخرف، آیه ۳۲)
- ۷ - یعنی: «انسان، هلوع (حریص) آفریده شده وقتی که به وی شر و ناگواری مس کرد (رسید) جزع و وقتی که خیری به او برسد، دیگران را منع می‌کند»، (سوره معارج، آیه ۲۱)
- ۸ - یعنی: «ما وحی کردیم به سوی تو چنانکه وحی کردیم به سوی نوح و پیغمبرانی که بعد از او بودند... پیغمبرانی که نوید دهندگان و ترسانندگان بشر بودند برای اینکه پس از فرستادن پیغمبران، مردم بر خدا حجتی نداشته باشند (بدیهی است که اگر عقل در اتمام حجت خدا کافی بود، حاجتی به پیغمبران در اتمام حجت نبود)»، (سوره نساء، آیه ۱۶۲)
- ۹ - یعنی: «و پیغمبران را به سوی خود جمع‌آوری کردیم (به غیر ما نمی‌پردازند و از غیر ما اطاعت نمی‌کنند) و به راهی راست رسانیدیم»، (سوره انعام، آیه ۸۷)
- ۱۰ - یعنی: «تنها اوست که داننده غیب است و به غیب خود کسی را مسلط نمی‌کند مگر پسندیدگان را از پیغمبران و در این صورت از پس و پیش او (پیغمبر یا وحی) مراقبت کامل و رصدی به راه می‌اندازد که محققا پیامهای خدای خود را برسانند»، (سوره جن، آیه ۲۶ - ۲۸)
- ۱۱ - به مقدمه کتاب مراجعه شود.
- ۱۲ - یعنی: «و فرستادیم کتاب (قرآن) را به سوی تو به حق در حالی که کتابی (مانند تورات و انجیل) را که در برابر خود دارد تصدیق می‌کند و تسلط و برتری دارد سبت به آن»، (سوره مائده، آیه ۴۸)
- ۱۳ - یعنی: «و تحقیقا قرآن کتابی است گرامی و از حریم خود منع کننده که هیچ باطلی را از پس و پیش نمی‌پذیرد»، (سوره حم سجده، آیه ۴۱ و ۴۲)
- ۱۴ - یعنی: «محمد پدر کسی از شماها نیست بلکه پیغمبر خدا و ختم کننده پیغمبران می‌باشد»، (سوره احزاب، آیه ۴۰)
- ۱۵ - یعنی: «و نازل کردیم به سوی تو کتاب را در حالی که روشن کننده هر چیز است»، (سوره نحل، آیه ۸۹)
- ۱۶ - یعنی: «خدا تشریع فرمود برای شما از دین آنچه به نوح (ع) توصیه شده و آنچه را که به خودت وحی کردیم و آنچه را که به ابراهیم و موسی و عیسی (ع) توصیه شده است»، (سوره شوری، آیه ۱۳)
- آیه در مقام امتنان است و معلوم است در این صورت اگر غیر از این پنج تن که در آیه ذکر شده‌اند اگر پیغمبر دیگری صاحب شریعت بود ذکر می‌شد.
- ۱۷ - یعنی: «و وقتی که از پیغمبران پیمانشان را گرفتیم و از تو و ابراهیم و موسی و عیسی و از ایشان پیمان محکمی گرفتیم»، (سوره احزاب، آیه ۷)

- ۱۸ - در روایت مشهور می‌فرماید: «الفقر فخری»، (در مطالب این فصل به کتاب سیره ابن هشام، سیره حلبی، بحار، ج ۶ و غیر آن مراجعه شود)
- ۱۹ - چنانکه می‌فرماید: فلیاتوا بحديث مثله ان كانوا صادقين
- یعنی: «اگر راست می‌گویند سخنی مانند قرآن بیاورند»، (سوره طور، آیه ۳۴)
- ۲۰ - چنانکه می‌فرماید: ام یقولون افتراه قل فاتوا بعشر سور مثله مفتريات و ادعوا من استطعتم من دون الله یعنی: «بلکه می‌گویند: محمد قرآن را به خدا تهمت بسته، بگو بنا بر این، ده سوره افتزایی مانند قرآن بیاورید و از هر که می‌توانید استمداد کنید»، (سوره هود، آیه ۱۳)
- ۲۱ - چنانکه می‌فرماید: ام یقولون افتراه قل فاتوا بسورة مثله
- یعنی: «بلکه می‌گویند: قرآن دروغی است که به خدا بسته، بگو بنابر این، یک سوره مانند قرآن بیاورید»، (سوره یونس، آیه ۳۸)
- ۲۲ - چنانکه از یکی از سخنوران عرب نقل می‌کنند: فقال ان هذا الا سحر یؤثر ان هذا الا قول البشر
- یعنی: «(ولید پس از فکر بسیار، پشت به حق کرده و سرکشی نموده) گفت: این قرآن جز سحر (جذاب) نیست این قرآن جز سخن بشر نیست»، (سوره مدثر، آیه ۲۴ و ۲۵)
- ۲۳ - چنانکه از زبان پیغمبر اکرم (ص) می‌فرماید: فقد لبثت فیکم عمرا من قبله افلا تعقلون
- یعنی: «من در میان شما پیش از نبوت و نزول قرآن، عمری بوده و گذرانیده‌ام آیا تعقل نمی‌کنید؟» (سوره یونس، آیه ۱۶)
- و می‌فرماید: و ما کنت تتلوا من قبله من کتاب و لا تخطه بیمینک یعنی: «تو پیش از نزول قرآن نوشته‌ای را نمی‌خواندی و به دست خود نمی‌نوشتی»، (سوره عنکبوت، آیه ۴۸)
- و باز می‌فرماید: و ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فاتوا بسورة من مثله
- یعنی: «و اگر از قرآنی که به بنده خودمان نازل کردیم در شک می‌باشید، یک سوره از شخصی که در شرایط وجود (نخواندن و نوشتن و مربی ندیدن) مانند محمد باشد بیاورید تا معلوم شود که قرآن سخن خدا نیست»، (سوره بقره، آیه ۲۳)
- ۲۴ - چنانکه می‌فرماید: افلا یتدبرون القرآن و لو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا .
- یعنی: «آیا در قرآن تدبر نمی‌کنند؟ و اگر از پیش غیر خدا بود در آن اختلاف بسیاری می‌یافتند»، (سوره نساء، آیه ۸۲)

۳ - معاد شناسی

کتاب: شیعه در اسلام ص ۱۵۱

نویسنده: علامه طباطبایی

ترکیب انسان از روح و بدن

کسانی که به معارف اسلامی تا اندازه‌ای آشنایی دارند می‌دانند که در خلال بیانات کتاب و سنت، سخن روح و جسم یا نفس و بدن بسیار به میان می‌آید و یا اینکه تصور جسم و بدن که به کمک حس درک می‌شود تا اندازه‌ای آسان است و تصور روح و نفس، خالی از ابهام و پیچیدگی نیست.

اهل بحث از متکلمین و فلاسفه شیعه و سنی در حقیقت «روح»، نظریات مختلفی دارند ولی تا اندازه‌ای مسلم است که روح و بدن در نظر اسلام دو واقعیت مخالف همدیگر می‌باشند. بدن به واسطه مرگ، خواص حیات را از دست می‌دهد و تدریجا متلاشی می‌شود ولی روح نه اینگونه است بلکه حیات بالاصاله از آن روح است و تا روح به بدن متعلق است، بدن نیز از وی کسب حیات می‌کند و هنگامی که روح از بدن مفارقت نمود و علقه خود را برید (مرگ) بدن از کار می‌افتد و «روح» همچنان به

حیات خود ادامه می‌دهد. آنچه با تدبیر در آیات قرآن کریم و بیانات ائمه اهل بیت علیهم السلام به دست می‌آید این است که روح انسانی پدیده‌ای است غیر عادی که با پدیده بدن، یک نوع همبستگی و یگانگی دارد. خدای متعال در کتاب خود می‌فرماید: لقد خلقنا الانسان من سلاله من طين ثم جعلناه نطفه في قرار مكين ثم خلقنا النطفه علقه و خلقنا العلقه مضغه فخلقنا المضغه عظاما فكسونا العظام لحما ثم انشأناه خلقا آخر (۱)

یعنی: «تحقیقا ما انسان را از خلاصه‌ای که از گل گرفته شده بود آفریدیم، سپس او را نطفه‌ای قرار دادیم در جایگاه آرامی، سپس نطفه را خونی بسته کردیم پس خون بسته را گوشتی جویده شده کردیم، سپس گوشت جویده شده را استخوانهایی کردیم، پس استخوانها را گوشت پوشانیدیم پس از آن او را آفریده دیگری بی سابقه قرار دادیم».

از سیاق آیات روشن است که صدر آیات، آفرینش تدریجی مادی را وصف می‌کند و در ذیل که به پیدایش روح یا شعور و اراده اشاره می‌کند آفرینش دیگری را بیان می‌کند که با نوع آفرینش قبلی مغایر است.

و در جای دیگر در پاسخ استبعاد منکرین معاد به این مضمون که انسان پس از مرگ و متلاشی شدن بدن و گم شدن او در میان اجزای زمین چگونه آفرینش تازه‌ای پیدا کرده انسان نخستین می‌شود، می‌فرماید: «بگو فرشته مرگ، شما را از ابدانتان می‌گیرد پس از آن به سوی خدای خودتان بر می‌گردید، یعنی آنچه پس از مرگ متلاشی گشته و در میان اجزای زمین گم می‌شود، بدنهای شماست ولی خودتان (ارواح) به دست فرشته مرگ از بدنهایتان گرفته شده‌اید و پیش ما محفوظید» (۲).

گذشته از اینگونه آیات، قرآن کریم با بیانی جامع، مطلق روح را غیر مادی معرفی می‌کند، چنانکه می‌فرماید: «از تو حقیقت روح را می‌پرسند بگو روح از سنخ امر خدای من است» (۳).

و در جای دیگر در معرفی امر خود می‌گوید: «امر خدا وقتی که چیزی را خواست این است و بس که بفرماید بشو، آن چیز بی توقف می‌شود و ملکوت هر شیء همین است» (۴).

و مقتضای این آیات آن است که فرمان خدا در آفرینش اشیاء، تدریجی نیست و در تحت تسخیر زمان و مکان نمی‌باشد، پس روح که حقیقتی جز فرمان خداوند ندارد مادی نیست. و در وجود خود خاصیت مادیت را که تدریج و زمان و مکان است ندارد.

بحث در حقیقت «روح» از نظر دیگران

کنجکاو عقلی نیز نظریه قرآن کریم را درباره روح، تأیید می‌کند. هر یک از ما افراد انسان از خود حقیقتی را درک می‌نماید که از آن به «من» تعبیر می‌کند و این درک، پیوسته در انسان موجود است، حتی گاهی سر و دست و پا و سایر اعضا حتی همه بدن خود را فراموش می‌کند ولی تا خود هست، خود «من» از درک او بیرون نمی‌رود این (مشهود) چنانکه مشهود است قابل انقسام و تجزیه نیست و با اینکه بدن انسان پیوسته در تغییر و تبدیل است و امکان مختلف برای خود اتخاذ می‌کند و زمانهای گوناگون بر وی می‌گذرد، حقیقت نامبرده «من» ثابت است و در واقعیت خود تغییر و تبدیل نمی‌پذیرد و روشن است که اگر مادی بود خواص مادیت را که انقسام و تغییر زمان و مکان می‌باشد می‌پذیرفت.

آری بدن همه این خواص را می‌پذیرد و بواسطه ارتباط و تعلق روحی این خواص به روح نیز نسبت داده می‌شود ولی با کمترین توجهی برای انسان آفتابی می‌شود که این دم و آن دم و از اینجا و آنجا و این شکل و آن شکل و این سوی و آن سوی، همه از خواص بدن می‌باشد و روح از این خواص منزله است و هر یک از این پیرایه‌ها از راه بدن به وی می‌رسد.

نظیر این بیان در خاصه درک و شعور «علم» که از خواص «روح» است جاری می‌باشد و بدیهی است که اگر علم خاصه مادی بود به تبع ماده انقسام و تجزی و زمان و مکان را می‌پذیرفت.

البته این بحث عقلی دامنه دراز و پرسشها و پاسخهای بسیاری به دنبال خود دارد که از گنجایش این کتاب بیرون است و این مقدار از آن بحث در اینجا به عنوان اشاره گذاشته شد و برای استقصای بحث باید به کتب فلسفی اسلامی مراجعه نمود.

مرگ از نظر اسلام

در عین اینکه نظر سطحی، مرگ انسان را نابودی وی فرض می‌کند و زندگی انسان را تنها همین زندگی چند روزه که در میان زایش و در گذشت، محدود می‌باشد، می‌پندارد، اسلام مرگ را انتقال انسان از یک مرحله زندگی به مرحله دیگری تفسیر می‌نماید. به نظر اسلام، انسان زندگانی جاویدانی دارد که پایانی برای آن نیست و مرگ که جدایی روح از بدن می‌باشد، وی را وارد مرحله دیگری از حیات می‌کند که کامروایی و ناکامی در آن بر پایه نیکوکاری و بدکاری در مرحله زندگی پیش از مرگ استوار می‌باشد.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: «گمان میرید که با مردن نابود می‌شوید بلکه از خانه‌ای به خانه دیگری منتقل می‌شوید» (۵).

برزخ

طبق آنچه از کتاب و سنت استفاده می‌شود انسان در فاصله میان مرگ و رستاخیز عمومی، یک زندگانی محدود و موقتی دارد که برزخ و واسطه میان حیات دنیا و حیات آخرت است (۶).

انسان پس از مرگ از جهت اعتقاداتی که داشته و اعمال نیک و بدی که در این دنیا انجام داده مورد باز پرس خصوصی قرار می‌گیرد و پس از محاسبه اجمالی، طبق نتیجه‌ای که گرفته شد به یک زندگی شیرین و گوارا یا تلخ و ناگوار محکوم گردیده با همان زندگی در انتظار روز رستاخیز عمومی به سر می‌برد (۷).

حال انسان در زندگی برزخی بسیار شبیه است به حال کسی که برای رسیدگی اعمالی که از وی سر زده به یک سازمان قضایی احضار شود و مورد بازجویی و باز پرس قرار گرفته به تنظیم و تکمیل پرونده‌اش بپردازد، آنگاه در انتظار محاکمه در ازداشت بسر برد.

روح انسان در برزخ، به صورتی که در دنیا زندگی می‌کرد، بسر می‌برد اگر از نیکان است از سعادت و نعمت و جوار پاکان و مقربان درگاه خدا بر خوردار می‌شود و اگر از بدانان است در نعمت و عذاب و مصاحبت شیاطین و پیشوایان ضلال می‌گذراند. خدای متعال در وصف حال گروهی از اهل سعادت می‌فرماید:

و لا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون فرحين بما آتاهم الله من فضله و يستبشرون بالذين لم يلحقوا بهم من خلفهم ان لا خوف عليهم و لا يحزنون يستبشرون بنعمة من الله و فضل و ان الله لا يضيع اجر المؤمنين (۸)

یعنی: «البته گمان مبر (ای پیغمبر) کسانی که در راه خدا کشته شده‌اند، مرده‌اند بلکه زنده‌اند و پیش خدای خودشان (در مقام قرب) روزی داده می‌شوند از آنچه خدا از فضل خود به ایشان داده شاد هستند و به کسانی از مؤمنین که به دنبالشان

می‌باشند و هنوز به ایشان نرسیده‌اند مژده می‌دهند که هیچگونه ترس و اندوهی بر ایشان نیست. مژده می‌دهند با نعمت و فضل (وصف نشدنی) خدا و اینکه خدا مزد و پاداش مؤمنان را ضایع و تباه نمی‌کند».

و در وصف حال گروهی دیگر که در زندگی دنیا از مال و ثروت خود استفاده مشروع نمی‌کنند، می‌فرماید: حتی اذا جاء احدهم الموت قال رب ارجعون لعلی اعمل صالحا فیما ترکت کلا انها کلمة هو قائلها و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون (۹).

یعنی: «تا آن دم که به یکی از آنان مرگ می‌رسد می‌گوید خدایا! مرا (به دنیا) برگردانید شاید در ترک خود کار نیکی انجام دهم، نه هرگز این سخنی است که او می‌گوید (به سخنش گوش داده نمی‌شود) و در پیش‌شان برزخی است که تا روز رستاخیز ادامه دارد».

روز قیامت – رستاخیز

در میان کتب آسمانی، قرآن کریم تنها کتابی است که از روز «رستاخیز» به تفصیل سخن رانده و در عین اینکه تورات نامی از این روز به میان نیاورده و انجیل جز اشاره مختصری ننموده در قرآن کریم در صدها مورد با نامهای گوناگون، روز رستاخیز را یاد کرده و سرنوشتی را که جهان و جهانیان در این روز دارند، گاهی به اجمال و گاهی به تفصیل بیان نموده است.

و بارها تذکر داده که ایمان به روز جزا (روز رستاخیز) هم‌تراز ایمان به خدا و یکی از اصول سه گانه اسلام است که فاقد آن (منکر معاد) از آیین اسلام خارج و سرنوشتی جز هلاکت ابدی ندارد.

و حقیقت امر نیز همین است، زیرا اگر از جانب خدا حسابی در کار و جزاء و پاداشی در پیش نباشد، دعوت دینی که مجموعه‌ای از فرمانها خدا و اوامر و نواهی اوست، کمترین اثری در بر نخواهد داشت و وجود و عدم دستگاه نبوت و تبلیغ در اثر، مساوی خواهد بود بلکه عدم آن بر وجودش رجحان خواهد داشت، زیرا پذیرفتن دین و پیروی از مقررات شرع و آیین، خالی از کلفت و سلب آزادی نیست و در صورتی که متابعت آن اثری در بر نداشته باشد هرگز مردم زیر بار آن نخواهند رفت و از آزادی طبیعی دست‌بر نخواهند داشت.

و از اینجا روشن می‌شود که اهمیت تذکر و یاد آوری روز رستاخیز، معادل با اهمیت اصل دعوت دینی است.

و هم از اینجا روشن می‌شود که ایمان به روز جزاء مهمترین عاملی است که انسان را به ملازمت تقوا و اجتناب اخلاق ناپسندیده و گناهان بزرگ وادار می‌کند چنانکه فراموش ساختن یا ایمان نداشتن به آن، ریشه اصلی هر بزه و گناهی است. خدای متعال در کتاب خود می‌فرماید: ان الذین یضلون عن سبیل الله لهم عذاب شدید بما نسوا یوم الحساب (۱۰)

یعنی: «کسانی که از راه خدا بیرون رفته و گمراه می‌شوند، برای ایشان عذابی ست‌سخت در مقابل اینکه روز حساب را فراموش کردند».

چنانکه پیداست در آیه کریمه، فراموشی روز حساب منشا هر گمراهی گرفته شده است. تامل در آفرینش انسان و جهان و همچنین در غرض و هدف شرایع آسمانی در پیش بودن چنین روزی (روز رستاخیز) را روشن می‌سازد.

ما وقتی در کارهایی که در آفرینش تحقق می‌پذیرد، دقیق می‌شویم می‌بینیم که هیچ کاری (که به طور ضرورت به نوعی از حرکت نیز مشتمل است) بدون غایت و هدف ثابت انجام نمی‌یابد و هرگز خود کار به طور اصالت و استقلال مقصود و مطلوب نیست بلکه پیوسته مقدمه هدف و غایتی است و بپاس آن مطلوب می‌باشد حتی در کارهایی که به نظر سطحی بی

غرض شمرده می‌شوند مانند افعال طبیعی و بازیهای بچگانه و نظایر آنها اگر به دقت نگاه کنیم غایبها و غرضهایی مناسب نوع کار می‌یابیم چنانکه در کارهای طبیعی که عموماً از قبیل حرکت می‌باشد غایتی که حرکت به سوی آن است غایت و غرض آن است و در بازیهای بچگانه مناسب نوع بازی غایتی است خیالی و وهمی که مطلوب از بازی همانا رسیدن بدان است.

البته آفرینش انسان و جهان، کار خداست و خدا منزله است از اینکه کار بیهوده و بی‌هدف انجام دهد و دائماً بیافریند و روزی دهد و بمیراند و باز بیافریند و روزی دهد و بمیراند و همچنین درست کند و به هم زند بی‌اینکه از این آفرینش غایت ثابتی را بخواهد و غرض پا برجایی را تعقیب کند.

پس ناچار برای آفرینش جهان و انسان، هدف و غرض ثابتی در کار است و البته سود و فائده آن به خدای بی‌نیاز نخواهد برگشت و هر چه باشد به سوی آفریده‌ها عاید خواهد شد، پس باید گفت که جهان و انسان به سوی یک آفرینش ثابت و وجود کاملتری متوجهند که فنا و زوال نپذیرد.

و نیز وقتی که از نظر تربیت دینی در حال مردم دقیق می‌شویم می‌بینیم که در اثر راهنمایی‌های خدایی و تربیت دینی، مردم به دون گروه نیکوکاران و بدکاران منقسم می‌شوند، با این حال در این نشانه زندگی تمیز و امتیازی در کار نیست بلکه بالعکس و علی‌الغالب پیشرفت و موفقیت از آن بدکاران و ستمکاران می‌باشد و نیکوکاری توأم با گرفتاری و بدگذرانی و هر گونه محرومیت و ستمکشی می‌باشد.

در این صورت، مقتضای عدل الهی آن است که نشانه دیگری وجود داشته باشد که در آن نشانه هر یک از دو دسته نامبرده جزای عمل خود را بیابند و هر کدام مناسب حال خود زندگی کنند. خدای متعال در کتاب خود به این دو حجت اشاره نموده می‌فرماید: و ما خلقنا السموات و الارض و ما بینهما لا عبین ما خلقناهما الا بالحق و لکن اکثرهم لا یعلمون (۱۱).

یعنی: «ما آسمان و زمین و آنچه را که در میان آنهاست بیهوده نیافریدیم [آنها را جز به حق و از روی حکمت و مصلحت خلق نکردیم و لکن اکثر این مردم آگاه نیستند] (این احتمال دور از خرد، گمان کسانی است که به خدا کافر شدند، وای به حال این کافران از آتش که به کفار وعده داده شده! آیا ما کسانی را که ایمان آوردند و کارهای نیک کردند مانند کسانی قرار خواهیم داد که در زمین افساد می‌کنند؟ یا پرهیزکاران را مانند اهل فجور قرار خواهیم داد؟)».

و در جای دیگر که هر دو حجت را در یک آیه جمع نموده، می‌فرماید: ام حسب الذین اجترحوا السيئات ان نجعلهم كالذین آمنوا و عملوا الصالحات سواء محياهم و مماتهم ساء ما يحكمون و خلق الله السموات و الارض بالحق و لتجزی کل نفس بما کسبت و هم لا یظلمون (۱۲).

یعنی: «آیا کسانی که به جرم و جنایتها پرداخته‌اند، گمان می‌برند که ما آنان را مانند کسانی که ایمان آورده و کارهای نیک انجام داده‌اند قرار خواهیم داد؟ به طوری که زندگی و مرگشان برابر باشد، بد حکمی است که می‌کنند! خدا آسمانها و زمین را آفرید به حق (نه بیهوده) و برای اینکه هر نفس به آنچه با عمل خود کسب کرده جزا داده شود بی‌اینکه به مردم ستم شود».

بیان دیگر

در بحث ظاهر و باطن قرآن در بخش دوم کتاب اشاره کردیم که معارف اسلامی در قرآن کریم، از راههای گوناگون بیان شده است و راههای نامبرده به طور کلی به دو طریق ظاهر و باطن منقسم می‌شود.

بیان از طریق ظاهر بیانی است که مناسب سطح افکار ساده عامه می‌باشد به خلاف طریق باطن که اختصاص به خاصه دارد و با روح حیات معنوی درک می‌شود.

بیانی که از طریق ظاهر سرچشمه می‌گیرد خدای متعال را فرمانروای علی الاطلاق جهان آفرینش معرفی می‌کند که سراسر جهان ملک اوست، خداوند جهان فرشتگان بسیار بیرون از شمار آفرید که فرمانبران و مجریان اوامری هستند که به هر سوی جهان صادر می‌فرماید و هر بخش از آفرینش و نظام آن ارتباط به گروه خاصی از فرشتگان دارد که موکل آن بخش هستند.

نوع انسان از آفریدگان و بندگان او هستند که باید از اوامر و نواهی او پیروی و فرمانبرداری کنند و پیغمبران حاملان پیامها و آورنده شرایع و قوانین او هستند که به سوی مردم فرستاده و جریان آنها را خواسته است. خدای متعال از این روی که به ایمان و اطاعت، وعده ثواب و پاداش نیک داده و به کفر و معصیت، وعید عقاب و سزای بد داده و چنانکه فرموده، خلف وعده نخواهد نمود و از این روی که عادل است و مقتضای عدل او این است که در نشاء دیگری دو گروه نیکوکاران و بدکاران را که در این نشاء، موافق خوبی و بدی خود زندگی نمی‌کنند از هم جدا کرده خوبان را زندگی خوب و گوارا و بدان را زندگی بد و ناگوار عطا نماید.

خدای متعال به مقتضای عدل خود و وعده‌ای که فرموده گروه انسان را که در این نشاء می‌باشند بدون استثنا پس از مرگ دوباره زنده می‌کند و به جزئیات اعتقادات و اعمالشان رسیدگی حقیقی می‌نماید و میان ایشان بحق قضاوت و داوری می‌فرماید و در نتیجه حق هر ذیحق را به وی می‌رساند و داد هر مظلومی را از ظالمش می‌گیرد و پاداش عمل هر کس را به خودش می‌دهد، گروهی به بهشت جاودان و گروهی به دوزخ جاودان محکوم می‌شوند.

این بیان ظاهری قرآن کریم است و البته راست و درست می‌باشد ولی از موادی که مولود تفکر اجتماعی انسان است تالیف و تنظیم شده تا فایده‌اش عمومی تر و شعاع عملش وسیعتر باشد.

کسانی که در ساحت حقایق جای پای و به زبان باطنی قرآن کریم تا اندازه‌ای آشنایی دارند، از این بیانات مطالبی می‌فهمند که بسی بالاتر از سطح فهم ساده و همگانی است و قرآن کریم نیز در خلال بیانات روان خود گاهگاهی به آنچه مقصد باطنی این بیانات است، گوشه‌ای می‌زند.

قرآن با اشاره‌های گوناگون خود، اجمالا می‌رساند که جهان آفرینش با همه اجزای خود که یکی از آنها انسان است، با سیر تکوینی خود (که پیوسته رو به کمال است) به سوی خدا در حرکت است و روزی خواهد رسید که به حرکت خود خاتمه داده، در برابر عظمت و کبریای خدایی، انیت و استقلال خود را بکلی از دست می‌دهد.

انسان نیز که یکی از اجزای جهان و تکامل اختصاصی وی از راه شعور و علم است، شتابان به سوی خدای خود در حرکت می‌باشد و روزی که حرکت خود را به آخر رسانید حقانیت و یگانگی خدای بیگانه را عیاناً مشاهده خواهد نمود. او خواهد دید که قدرت و ملک و هر صفت کمال در انحصار ذات مقدس خداوندی است و از همین راه حقیقت هر شیء چنانکه هست بر وی مکشوف خواهد شد.

این نخستین منزل از جهان ابدیت است، اگر انسان به واسطه ایمان و عمل صالح در این جهان ارتباط و اتصال و الفت و انس با خدا و نزدیکان او داشته باشد با سعادتی که هرگز به وصف نمی‌آید در جوار خدای پاک و صحبت پاکان عالم بالا بسر می‌برد

و اگر به واسطه دلبستگی و پابندی به زندگی این جهان و لذایذ گذران و بی پایه آن از عالم بالا بریده و انس و الفتی به خدای پاک و پاکان درگاهش نداشته باشد گرفتار عذابی دردناک و بدبختی ابدی خواهد شد.

درست است که اعمال نیک و بد انسان در این نشاء گذران است و از میان می رود ولی صور اعمال نیک و بد در باطن انسان مستقر می شود و هر جا برود همراه اوست و سرمایه زندگی شیرین یا تلخ آینده او می باشد. مطالب گذشته را می توان از آیات ذیل استفاده نمود، خدای متعال می فرماید: ان الی ربک الرجعی (۱۳)

یعنی: «برگشت مطلقاً به سوی خدای توست».

و می فرماید: الا الی الله تصیر الامور (۱۴)

یعنی: «آگاه باشید همه امور به سوی خدا برمی گردد»

و می فرماید: و الامر یومئذ لله (۱۵)

یعنی: «امروز امر یکسره از آن خداست».

یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی (۱۶)

یعنی: «ای نفس که اطمینان و آرامش یافته ای (با یاد خدا) به سوی خدای خود برگرد، در حالی که خشنودی و از تو خشنود شده، پس داخل شو در میان بندگان من و داخل شو در بهشت من».

و در حکایت خطابی که روز قیامت به بعضی از افراد بشر می شود می فرماید: لقد كنت فی غفلة من هذا فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید (۱۷)

یعنی: «تو از اینها که مشاهده می کنی در غفلت بوده ای اینک پرده را از پیش شمت برداشتیم و در نتیجه چشم تو امروز تیزبین است».

در مورد تاویل قرآن کریم (حقایقی که قرآن کریم از آنها سرچشمه می گیرد) می فرماید: هل یظنون الا تاویله یوم یاتی تاویله یقول الذین نسوه من قبل قد جاءت رسل ربنا بالحق فهل لنا من شفاء فیشفعوا لنا او نرد فنعمل غیر الذی کنا نعمل قد خسروا انفسهم و ضل عنهم ما کانوا یفترون (۱۸).

یعنی: «آیا کسانی که قرآن را نمی پذیرند، جز تاویل آن چیزی را منتظرند روزی که تاویلش مشهود می شود، کسانی که قبلاً آن را فراموش کرده اند خواهند گفت: پیغمبران خدای ما، به حق آمدند پس آیا برای ما نیز شفاعت کنندگانی هستند که برای ما شفاعت کنند یا اینکه برگردانده شویم (به دنیا) و عملی غیر از آن عمل که انجام می دادیم، انجام دهیم؟ اینان نفسهای خود را زیان کردند و افتراپی که می بستند گم نمودند».

و می فرماید: یومئذ یوفیهم الله دینهم الحق و یعلمون ان الله هو الحق المبین (۱۹).

یعنی: «در چنین روزی خدا پاداش واقعی ایشان را می دهد و می دانند که خدا واقعیتی آشکار و بی پرده است و بس».

و می فرماید: یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحاً فملاقیه (۲۰).

یعنی: «ای انسان تو با رنج به سوی خدای خود در کوشش می باشی پس او را ملاقات خواهی کرد».

و می فرماید: من کان یرجوا لقاء الله فان اجل الله لآت (۲۱)

یعنی: «هر که ملاقات خدا را امیدوار باشد موقعی را که خدا برای ملاقات مقرر فرموده خواهد آمد».

و می فرماید: فمن کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملاً صالحاً و لا یشرک بعبادة ربه احداً (۲۲).

یعنی: «پس هر که به ملاقات خدای خود امیدوار باشد باید عمل صالح (کار سزاوار) بکند و در پرستش خدای خود کسی را شریک ننماید».

و می فرماید: یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی (۲۳).

و می فرماید: فاذا جاءت الطامة الكبرى یوم یتذکر الانسان ما سعی و برزت الجحیم لمن یری فاما من طغی و آثار الحیوة الدنيا فان الجحیم هی الماوی و اما من خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی فان الجنة هی الماوی (۲۴).

یعنی: «وقتی که بزرگترین داهیه (روز رستاخیز) رسید روزی که انسان هر گونه تلاش و کوشش خود را به یاد می آورد و آتشی که برای عذاب روشن شده آشکار گردید، (مردم دو گروه می شوند) اما کسی که طغیان نموده و زندگی دنیا را برای خود انتخاب نمود، آتش نامبرده جایگاه اوست و اما کسی که از مقام خدای خود ترسیده و نفس خود را از هوای دلخواه ناپسند نهی کرد، بهشت جایگاه اوست و بس».

و در بیان هویت جزای اعمال می فرماید: یا ایها الذین کفروا لا تعتذروا الیوم انما تجزون ما کنتم تعملون (۲۵). یعنی: «ای کسانی که کافر شدید اعتذار مجوید، امروز (روز رستاخیز) جزایی که به شما داده می شود همان خود اعمالی است که انجام می دادید».

استمرار و توالی آفرینش

این جهان آفرینش که مشهود ماست، عمر بی پایان ندارد و روزی خواهد رسید که بساط این جهان و جهانیان برچیده شود چنانکه قرآن همین معنا را تایید می کند، خدای متعال می فرماید: ما خلقنا السموات و الارض و ما بینهما الا بالحق و اجل مسمی (۲۶).

یعنی: «نیافریدم آسمانها و زمین و آنچه را که در میان آنهاست مگر بحق و اجل معین (برای مدت محدود و معینی که نام برده شده است)».

و آیا پیش از پیدایش این جهان فعلی و نسل موجود انسانی، جهان دیگری آفریده شده و انسانی بوده است؟ آیا پس از بر چیده شدن بساط جهان و جهانیان که قرآن کریم نیز از آن خبر می دهد، جهان دیگری به وجود خواهد آمد و انسانی آفریده خواهد شد، پرسشهایی است که پاسخ صریح آنها را در قرآن کریم نمی توان یافت، جز اشاراتی، ولی در روایاتی که از ائمه اهل بیت نقل شده، به این پرسشها پاسخ مثبت داده شده است (۲۷).

پی نوشت ها:

- ۱ - سوره مؤمنون، آیه ۱۲ - ۱۴.
- ۲ - سوره سجده، آیه ۱۱.
- ۳ - سوره اسری، آیه ۸۵.
- ۴ - سوره یس، آیه ۸۳.
- ۵ - بحار، ج ۳، ص ۱۶۱ از اعتقادات صدوق.
- ۶ و ۷ - بحار، ج ۲، باب البرزخ.
- ۸ - سوره آل عمران، آیه ۱۶۹.
- ۹ - سوره مؤمنون، آیه ۹۹ و ۱۰۰.
- ۱۰ - سوره ص، آیه ۲۶.
- ۱۱ - سوره دخان، آیه ۳۸.
- ۱۲ - سوره جاثیه، آیه ۲۱ و ۲۲.
- ۱۳ - سوره علق، آیه ۸.
- ۱۴ - سوره شوری، آیه ۵۳.
- ۱۵ - سوره انفطار، آیه ۱۹.
- ۱۶ - سوره فجر، آیه ۲۷ - ۳۰.
- ۱۷ - سوره ق، آیه ۲۲.
- ۱۸ - سوره اعراف، آیه ۵۳.
- ۱۹ - سوره نور، آیه ۲۵.

- ۲۰ - سوره انشقاق، آیه ۶.
- ۲۱ - سوره عنکبوت، آیه ۵.
- ۲۲ - سوره کهف، آیه ۱۱۰.
- ۲۳ - سوره فجر، آیه ۲۷ - ۳۰.
- ۲۴ - سوره نازعات، آیه ۳۴ - ۴۱.
- ۲۵ - سوره تحریم، آیه ۷.
- ۲۶ - سوره احقاف، آیه ۳.
- ۲۷ - بحار چاپ کمپانی، ج ۱۴، ص ۷۹.